

۲۸۶۱
کتاب

مصادقة الاخوان

تأليف

الشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن ابي الحسن
علي بن بابويه القمي الرازي

(قبل ۳۱۱ - ۳۸۱)

Maçadeghatol-Ekhvan

Par

Cheikh - Sadough -

Mohammad - Ebné - Alii - Ebné -

Babveihil - Ghommiir - Razi

(Mort en 991)

کتاب

مصادقة الاخوان

تأليف

الشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن ابي الحسن
علي بن بابويه القمي الرازي

(قبل ٣١١ - ٣٨١)

بر حسب نظر حضرت حجّة الاسلام آقای سید محمد مشکوة مدّ ظلّه
از محلّ وجوه شرعیّه و مصارف خیریّه جناب آقای محمد علی قهرمانی هزار
نسخه از این کتاب بچاپ رسید و تمام نسخ مجاناً بجامعه مسلمین بخصوص بکسانی
از شیعه اثنی عشری که صلاحیت استفاده و استحقاق واقعی داشتند اهداء گردید .
تقاضا میشود چنانچه جنابعالی مستحقّ دریافت این قبیل وجوه نیستید معادل
قیمت نسخه را بمستحقّ واقعی آن برسانید و لا اقل سعی بفرمائید که دریافت
کننده تارك نماز و دروغگو نباشد .

بسم الله و الحمد لله

والصلوة على محمد و آله

این کتاب را حضرت استاد و پدر بزرگوارم آقای سید محمد مشکوة خود نویسانیده و با چهار نسخه بشرحی که خواهم گفت مقابله کرده اند و تنها منظور از این مقابله ضبط اختلاف نسخ بوده است .

مقدمه کتاب را برحسب تقاضای آن بزرگوار دانشمند ارجمند جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه نگاشته اند و ترجمه آنرا فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش پژوه لیسانسیه رشته معقول از شاگردان سابق پدرعالیقدرم تحت نظر مستقیم حضرت ایشان بیابان رسانیده سپس آن ترجمه را در محضر معظم له بر متن کتاب عرضه داشته تطبیق و اصلاح کرده اند . تصحیح مطبعی و تهیه فهرست را نیز بنده ناچیز زیر نظر حضرت استاد و پدر بزرگوار خویش انجام دادم .

مخارج چاپ کتاب برحسب نظر ایشان جناب آقای میرزا محمد علیخان قهرمانی از تجار نیکنام و خیرخواه از محل وجوه شرعی خویش پرداختند که در این راه خیر بمصرف رسید . از خداوند موفقیت و کامیابی آن مرد نیکو سیرت را مسئلت میکنیم ؛ و امیدواریم بازرگانان و ثروتمندانیکه بمسائل دینی و فضائل اخلاقی علاقه دارند از ایشان پیروی کنند تا شاید بدینوسیله آثار بزرگان اسلام احیاء شده و بترویج دین هم کمک کرده باشند .

کتاب حاضر از روی چهار نسخه فراهم آمده است بدینقرار :

۱ - نسخه الف که تا درجه امکان متن قرار داده شده و روش کتابت آنهم پیروی شده است اختلاف نسخ دیگر با رمز نسخه مربوط بذیل صفحات نقل شده مگر در جاهائیکه نسخه دیگر رجحان داشته است و در اینصورت عین نسخه الف در ذیل صفحه گذارده شده است .

۲ - متن کتاب با نسخه های چهارگانه مطابق است جز مواردیکه در میان يك یا چند علامت قرار گرفته است .

۳ - آنچه از متن فقط در نسخه « الف » بوده میان دو هلال () گذارده شده و آنچه تنها در نسخه « ب » میان دو قلاب [] نهاده شده و آنچه مخصوص نسخه « ج » میان گیومه « » قرار گرفته است و آنچه تنها در نسخه « د » بوده در آغاز و انجام آن دو ستاره * * می باشد .
بنابر این معلومست جمله یا کلمه ای از متن که در دو یا سه نسخه بوده میان علامتهای آن

دو یا سه نسخه قرار گرفته است مانند هلال و قلاب (()) که حکایت میکند از اینکه این جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ب» است و هلال و گیومه «()» که حکایت میکند از اینکه جمله فقط در دو نسخه «آ» و «ج» بوده است و هلالین و ستاره ﴿﴾ که می‌رساند اینکه این جمله در دو نسخه «آ» و «د» است و هلالین و قلاب و گیومه «(())» که مینمایاند اینکه جمله فقط در نسخه «د» نیست و هكذا .

امتیازات نسخ : ۱ - نسخه «الف» و آن کهن ترین و درست ترین نسخه است که چند سال قبل از دوست فاضل ما آقای میرزا محمدالدین نصیری خریداری شده و این نسخه همانست که محدث شهیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری هنگام تألیف کتاب مستدرک الوسائل خود در دست داشته و حتی اغلاط آن نیز در پاره ای جاها عیناً بکتاب مزبور نقل شده است .

۲ - نسخه «ب» و آن نسخه ایست که عالم متقی جلیل جناب آقای میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان دامت برکات وجوده با کمال سخاوت مدتها با اختیار پدر بزرگوارم گذاردند و این نسخه ای نو نویس است بقطع خشتی و کاغذ آبی و با دیگر نسخه ها اختلاف بسیار دارد ، گرچه اغلاط این نسخه بسیار بود ولی با این وصف بیش از سایر نسخه ها بتصحیح کتاب کمک کرده است .

۳ - نسخه «ج» که یقیناً یا از روی نسخه منقول عنه نسخه «آ» نوشته شده و یا از روی نسخه ای کتابت شده است که آن نسخه نیز از روی منقول عنه «آ» نویسانیده شده بوده است ، زیرا این نسخه با نسخه الف بندرت اختلاف دارد .

۴ - نسخه «د» متعلق بآیه الله حضرت آقای میرزا محمد طهرانی ساکن سامراء که باخود در سفر خراسان همراه آورده بودند و هنگامیکه کتاب حاضر زیر چاپ بود بدست آمد و تا ممکن بود از مقابله با آن نیز استفاده شد .

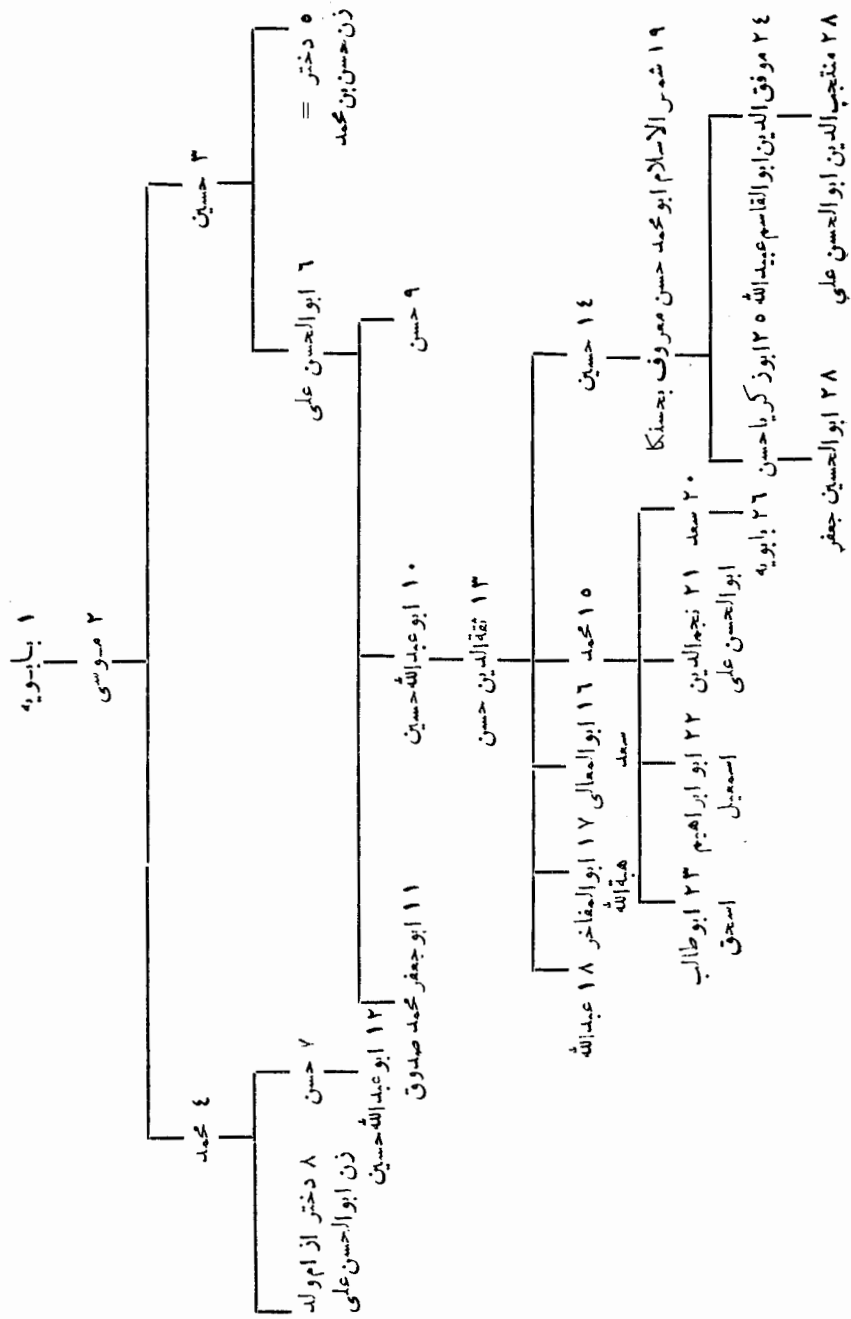
تهران بیست و دوم محرم الحرام سال هزار و سیصد و شصت و

شش هجری قمری مطابق بیست و ششم آذر ماه یکهزار و

سیصد و بیست و پنج شمسی . سید محمد آقا . مشکوة .

لیسانسیه رشته منقول و دانشجوی دانشگاه تهران

نسب نامہ خاندان بابویہ



خاندان بابویه قمی

یکی از معروف ترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران دانشمندان نامور از آن برخاسته اند خاندان بابویه است که شیخ صدوق بزرگترین مرد این خانواده است (۱). نخستین کس از این خاندان که در تاریخ معروف است و ظاهراً مؤسس این خانواده بوده ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف بابن بابویه است. عموماً در کتابهای قدیم هنگامی که چند پشت نسب کسی را می‌شمرند گاهی افعال می‌کردند و نام یک یا چند تن را مینداختند خصوصاً در باره کسانی که بیک تن از اجداد دور خود معروف بوده اند چنانکه در مورد همین ابوالحسن علی که بنام جد دوم خود بابویه معروف بوده و او را «ابن بابویه» می‌گفته اند در برخی از کتابهای قدیم می‌شود که موسی از قلم افتاده و علی بن حسین بن بابویه ضبط کرده اند. در کتاب معروف «تنقیح المقال فی احوال الرجال» تألیف مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی که قطعاً جامع ترین کتاب در رجال شیعه است در جایی که ترجمه ابوالحسن علی (۲) ضبط شده نام و نسب او علی بن موسی بن بابویه القمی چاپ شده اما پیدا است که کاتب بجای «علی بن حسین بن موسی» بخطا «علی بن موسی» نوشته زیرا کسانی که پیش از او و پس از او ذکرشان آمده نیز «علی بن حسین» نام داشته اند و آشکارست که کاتب یک پشت را از قلم انداخته است.

در باره نام پدر جد علی بن حسین که همه فرزندان او بنام وی معروف شده اند چندان بحثی ضرورت نیست زیرا که این نام در تسمیه مردان چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره اسلامی بسیار رایج بوده است و تاجایی که من استقصا کرده ام بجز مردان این خاندان که در باره هر یک از آنها شرحی خواهد آمد در نسب چند تن دیگر از مردان تاریخی ایران باین نام برمی‌خوریم از آن جمله ابوالحسن علی بن عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن بابویه حدیثی سمجانی که از مردم موصل بوده و در بخارا می‌زیسته و در ۵۰۲ در گذشته (۳) و ابوبکر احمد بن عیسی بن هشتم بن بابویه تمار ناقد (۴) و ابومحمد عبدالله بن یوسف بن احمد بن بابویه یا امامویه اصفهانی ساکن نیشابور که پس از سال ۴۰۰ در گذشته است (۵) و امام جمال الدین بابویه رافعی (۶) و احمد بن حسن بن علی بن بابویه حنایی (۷) و پسرش ابوالعباس محمد بن احمد بن حسن بن [علی بن] بابویه حنایی (۸)

(۱) تنقیح المقال - چاپ نجف ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲. (۲) ج ۲ ص ۲۸۳-۲۸۴.

(۳) طبقات الشافعیة سبکی ج ۴ ص ۲۷۸-۲۷۹ (۴) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۸۳

(۵) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۹۸ (۶) نزهة القلوب حمدالله مستوفی چاپ اوقاف کتب ص ۵۸

(۷) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۹۰ (۸) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۸

و ابوبکر محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبدالله [بن] مرزوق علاف مجزعی متوفی در ربیع الآخر ۳۰۷ (۱) و یسر وی ابو محمد عبدالله بن محمد بن سلیمان بن بابویه بن فهرویه بن عبدالله بن مرزوق دقاق مجزعی متوفی در ۴۷۶ (۲) و وی شهرتی داشته است که درین موضع از تاریخ بغداد « ابن جفوما » و در موضع آینده « ابن جعدما » چاپ شده است و پس از آن یسر وی ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن سلیمان بن بابویه [بن فهرویه] بن عبدالله بن مرزوق علاف معروف باین جعدما (۳) و نیز شیرزاد بن محمد بن محمد بن بابویه که از معاصرین منتجب الدین بوده است (۴).

دیگر از رجال نامی ایران که یکی از نیاکان او بابویه نام داشته دانشمند معروف قرن ششم قطب الدین رازیست که نام و نسب او را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه رازی نوشته و در برخی موارد نسبت او را « بویه » ضبط کرده اند. چنانکه سید اعجاز حسین کنتوری نیسابوری در کشف الحجب والاستار (۵) آورده است در نسخه اصل حواشی که بر قواعد استاد خود علامه حلی نوشته: « محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه فی خامس ذی القعدة سنة ثمان وتسعمائة » ضبط کرده است. این نکته از حیث تاریخ که این کتاب را در ۵ ذی قعدة ۹۰۸ بیان رسانده باشد خطای بسیار فاحش نیست زیرا که قطب الدین حتماً در نیمه اول قرن هشتم می زیسته و شاگرد علامه حلی متوفی در ۷۲۶ بوده و نسخه اجازه ای که علامه در ۳ شعبان ۷۱۳ در ورامین باور داده است در دست (۶) وانگهی کتاب المجامع خود را در اواخر جادی الاخره ۷۵۵ بیان رسانده (۷) و دانشمند معروف محمد بن مکی عاملی شامی معروف بشهید اول که در رمضان ۷۸۶ کشته شده است از شاگردان او بوده و چنانکه در اجازه ای تصریح کرده است در سال ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت همه مصنفات وی را ازو گرفته است (۸) و ممکن نیست در ۹۰۸ کتابی تألیف کرده باشد و در ۷۸۰ نیز بعید می نماید زیرا که لازم می آید ۵۴ سال پس از مرگ استاد خود علامه حلی زیسته باشد و این دشوار است. اینکه مؤلف کشف الحجب (۹) رحلت او را در ۱۰ رمضان ۷۶۶ ضبط کرده نیز درست نیست زیرا که شهید اول در ۷۶۸ در دمشق اجازه روایت ازو گرفته است. در هر صورت از آنچه مؤلف کشف الحجب والاستار آورده تنها چیزی که بدست می آید اینست که خود نام و نسب خویش را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویه می نوشته و پدر جد وی بابویه نام داشته است و اینکه در برخی از کتابها نسبت او را « بویه » ضبط کرده اند درست نیست و می بایست « بابویه » بوده باشد و در برخی نسخهها تحریفی کرده و بویه ضبط

(۱) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۴۰۰ (۲) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۶۳

(۳) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۳۴ (۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۰

(۵) چاپ کلکته ص ۲۰۳ (۶) بحار الانوار ج ۲۵ چاپ طهران ۱۳۱۵ ق. ص ۲۸

(۷) کشف الحجب والاستار ص ۴۹۲ (۸) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۸

(۹) ص ۲۰۳ و ۲۴۷ و ۳۴۶ و ۴۹۲

کرده باشند. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال که باین تناقض برخورد کرده گوید شهید نسبت او را بویه‌ی نوشته زیرا که وی از آل بویه بوده است ممکنست اینکه او را از فرزندان بابویه دانسته‌اند اشتباه باشد یا اینکه مراد شهید از بویه‌ی نسبت بابویه باشد زیرا که بابویه مرکب از دو کلمه باب و بیه است و حذف جزء اول در نسبت جایز و متعارفست. این تحقیق مرحوم مامقانی شگفت می‌نماید و گمان ندارم هرگز «بابویه» را تخفیف داده و «بویه» گفته باشند زیرا که «بابویه» و «بویه» دو نام جداگانه است که هر دو در ایران معمول بوده و بابویه حتماً از باب بمعنی پدر مشتق شده و بویه تاجایی که ما خبر داریم نامیست که تنها در میان دیلمیان رایج بوده و نیای خاندان آل بویه که مردی دیلمی بوده است این نام را داشته و در کتابهای قدیم «بوی» هم نوشته‌اند. چنان می‌نماید که درست‌ترین توجیه این باشد که در اصل نسخه‌ای که شهید ذکر مشایخ خود را کرده نسبت وی «بابویه» بوده و در کتابت و نسخه برداری تحریف کرده و «بویه» نوشته‌اند. در هر صورت قطب‌الدین رازی از بزرگان دانشمندان زمان خود بوده و چندین کتاب معتبر بسیار معروف از او مانده است از آن جمله همان حواشی بر قواعد الاحکام علامه و کتاب المحاکمات و رساله فی تحقیق الکلیات و شرح مطالع و شرح شمسیه.

بابویه در نامهای ایرانی پیش از اسلام در دوره ساسانیان نیز معمول بوده است (۱) و حتی در نامهای جغرافیایی و البته بتبعیت از نامهای اشخاص بکار رفته و از آن جمله محلی بوده است در قم (۲) و اینک در ناحیه جیرفت در کرمان دو روستا نزدیک یکدیگر هست که یکی را «باغ بابویه علیا» و دیگری را «باغ بابویه سفلی» گویند (۳).

نامهای مختوم به «اویه» چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره‌های اسلامی در تسمیه اشخاص و اماکن بسیار معمول بوده و من مشغول تهیه رساله خاصی درین زمینه هستم و در آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یا مکان را گرد آورده‌ام. در دوره پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند «شیرویه» و «ماهویه» و در دوره اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته‌اند مانند حمویه و زیدویه و فضویه و حتی از نامهای درازتر سه یا چهار حرف را گرفته و از آن نامی بدین سیاق ساخته‌اند مانند حمویه از احمد و محمودیه از محمد و شعبویه از شعیب و حیویه از یحیی و زکرویه از زکریا و علویه از علی و حسنیه از حسن و گاهی هم کاف تصغیر فارسی را برنام تازی افزوده و از آن ساخته‌اند مانند حسنکویه از حسنک و حسکویه از همان کلمه و عسکویه از علیک و علی و عبدکویه از عبدک و نظایر آن.

برخی ازین نامها که تازیان بسیار بآن مأنوس شده‌اند مانند مسکویه و بویه و بابویه و سیبویه و نقطویه و درستویه و کاکویه و خالویه و قولویه و ماجیلویه جزء آخر آنرا که الحاقیست بفتح واو و سکون یاء و های اشباع شده جلی تلفظ کرده‌اند چنانکه اینک «ابن بابویه» را

(۱) Justi - Iranisches Namenbuch p. 55

(۲) تاریخ قم چاپ طهران ص ۴۵ (۳) اسامی دهات کشور - ص ۳۸۴

تقریباً همه کس بدین گونه بزبان می آورد . اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها و تلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم واو مشبع و کسر یاء و سکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد و چون در مآخذ فارسی معتبر از قدیم و جدید برخی ازین نامها و دایج ترین آنها را از قبیل « بندوی » و « بوی » و « شیروی » و « برزوی » و « ماهوی » بی هاء نوشته اند پیداست که های آخرین نامها در زبان های ایرانی تلفظ نمی شده و قرائت کلمه را بیاء ختم می کرده اند و اینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ می کنیم برای پیروی از همه کلماتیست که در زبان ما بهاء غیر ملفوظ خفی پایان می یابد مانند نامه و ژاله و خانه و نظایر آن . عقیده من اینست که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشاره مانوس و یاد مقام تصغیر تجییبی در زبانهای فارس و کرمان بواو ختم میکنند ساخته اند چنانکه امروز در زبان فارس و کرمان « پسر و » یا « دختر و » هم در باره پسر یا دختر معهود و مانوس و هم بمعنی پسر یا دختر خردی که نسبت بآن مهر بورزند گفته میشود مانند پسرک و یادخترک در زبان متداول در میان ما . چون در ضمن کنج کلوی درباره ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده باین نکته برخوردیم که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند و بیشتر روستاها و آبادیهایی که ازین گونه نامها داشته و یا دارند در نواحی که کردنشین بوده و یا هستند بکار رفته است چنان می نماید که این اشتقاق معمول زبانهای کردی بوده و از آنجا در ایران باقی مانده است .

اما خاندان صدوق و فرزندان موسی بن بابویه قمی آنچه تا کنون بر من معلوم شده است ۲۸ تن از ایشان در تاریخ معروفند و این خاندان از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن ششم در ایران نامبردار بوده اند و در نواحی مرکزی کشور و بیشتر در قم وری می زیسته اند . پاره ای از متأخرین برخی از آخرین بازماندگان این خاندان را بسبب اینکه در نسب ایشان اشتباهاتی پیش آمده است از خانواده دیگر پنداشته اند اما چنانکه پس از این ثابت خواهد شد تا منتجب الدین ابوالحسن علی که آخرین مرد معروف این خاندانست همه کسانی که نسبشان بحسین بن موسی بن بابویه می رسیده است ازین خانواده بوده اند و درین زمینه هیچ تردید نیست . شیخ سلیمان بحرانی دانشمند معروف رساله مخصوصی در تعداد اولاد بابویه (۱) تالیف کرده است که تا کنون بدست نیاورده ام و ناچار اوهم می بایست پس از تحقیق بهمین نتایج رسیده باشد و نتایجی که تا کنون ازین تتبع ها بدست آمده بدین گونه است که درباره ۱۵ تن از دانشمندان این خانواده می آورم و در نسب نامه ای که دریایان این سخنان خواهد آمد همه افراد این خاندان را معلوم خواهم کرد .

(۱) **ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی** . وی مؤسس این خاندان و نخستین مرد معروف این خانواده و اولین کسیست که بنام «ابن بابویه» معروف شده است . ابن الندیم در کتاب الفهرست (۲) ذکر مختصری از او کرده و او را از فقهای شیعه و ثقات ایشان شمرده و گوید

(۱) نامه دانشوران ناصری ج ۱ ص ۴ و تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷ و ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲

(۲) چاپ قاهره ص ۲۷۷

بخط پسرش ابوجعفر محمد بن علی بر پشت جزیری نوشته دیده که فلان بن فلان اجازه روایت کتابهای ابوالحسن علی بن حسین را داده بود که صد کتاب می شد و کتابهای خود را که هجده کتاب بود. ذکر وی در همه کتابهای رجال شیعه آمده است و آنچه در باره کتابها و روایات وی نوشته اند متکی بگفتار شاگردان معروفش شیخ مفید ابوعبدالله محمد بن محمد بن النعمان و حسین بن عبيدالله از محمد بن علی بن حسین از پدرش بوده است. وی پیشوای طریقه شیعه در قم در زمان خود بوده و سفری به عراق کرده و با ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی معروف بابن روح که از ۲۶۴ تا ۳۲۴ در غیبت صغری نایب سوم امام عصر بوده و در بغداد می زیسته است دیدار کرده. تقریباً در همه کتابهایی که ترجمه او را آورده اند گفته اند که پس از آن ابوالحسن علی بن حسین بتوسط علی بن جعفر بن الاسود نامه ای نزد ابن روح فرستاده و از او خواستار شده است که آنرا بامام عصر برساند و در آن نامه از از امام پسر خواسته است و امام در پاسخ او نوشته است که بزودی ترا دوفرزند نرینه روزی خواهد شد و ابوجعفر و ابوعبدالله بروایتی از ام ولد و بروایت دیگر از کنیز کی ديلمی بجهان آمده اند و درین باب پس ازین بحث خواهم کرد. در هر صدرت ابوعبدالله حسین بن عبدالله گفته است که من از ابوجعفر یعنی صدوق شنیدم که می گفت من بدعای امام زمان زاده شده ام و باین فخر می کرد. دیگر از مطالبی که در باره وی نوشته اند اینست که با امام ابو محمد عسکری نیز رابطه داشته و امام وصیت نامه ای خطاب بوی صادر کرده و متن و ترجمه آن در نامه دانشوران ناصری (۱) آمده است.

دیگر از جزئیات احوال وی مناسباتیست که با ابومغیث حسین بن منصور حلاج عارف مشهور ایرانی داشته که در ۳۰۹ در بغداد کشته شده است. در نامه دانشوران ناصری شرح این مناسبات بدینگونه آمده است: «... حسین (۲) بن منصور معروف بحلاج که دعوی سفارت از ناحیه مقدسه می نمود و خود را در آستان خلیفه الله عجل الله فرجه باب می شمرد در آن روزگار بشهر قم درآمد، ساز سفر از خود برگرفت و در محلی اقامت گزید و چون از رنج سفر آسوده گشت از مسکن و مقام ابن بابویه جویا شد. خامه برگرفت و نامه بنوشت ایما بر آنکه: من از جانب خلیفه الله فی الارضین بشغل سفارت و نیابت سرافراز شده ام بایستی تصدیق مدعای مرا در عهده شناسند و آن نامه را مصحوب رافع نزد ابن بابویه انفاذ داشت، ابوعبدالله حسین بن علی که برادر صدوقست گوید چون رقعۀ حلاج بدست پدرم رضوان الله علیه دادند و مهر از آن برگرفت از مضمونش مطلع شد فی الفور درهم بردید، آثار خشم از جبینش ظاهر گشت و روی درهم کشید و بجانب فرستاده وی متوجه شد. طریق خشونت پیش گرفت و درشتی آغاز کرد و اصلاً جوابی ننوشت، پس بیای خاست (۳) و جانب دکه که محل تجارت و کسبش بود روانه گردید و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند چون بسرایبی که در آنجا دکه داشت در آمد مردم شرایط تعظیم بجای آوردند و بیک بار از جای برخاستند (۴)، جز مردی بیگانه که جانب

(۱) ج ۱ ص ۳ - ۴ (۲) در اصل: حسن. (۳) در اصل: خواست (۴) در اصل: خواستند

ادب رعایت نکرده و از جای نجنبید . چون پدرم بمکان خود قرار گرفت و برسم بازار گانان دفتر و روزنامه بیرون آورد ، نزد خویش بنهاد ، بایکی از حاضران گفت که از نام و نژاد آن مرد مرا خبر ده . آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت : من خودم حاضرم ، هر چه خواهی جو یا شو . پدرم گفت : آیا ای مرد شأن خود را از آن معروف تر دانی که من از حال تو پرسش کنم ؟ گفت : آری ، من آنم که نامه‌ام در بدی و خود در آن حال ترا می دیدم . پدرم را از استماع آن دعوی باطل حالت دگرگون شد ، قوت صبر و تحمل نماند ، چهره اش از شدت خشم افروخته گشت و رگهای گردنش درشت شد . سخنان ناملاطم بمیان آمد ، جمعی برایشان گرد آمدند و ماجری پرسیدند . پدرم شرح مکتوب برایشان بخواند . بالجمله حلاج هوای قم از سر بنهاد ، طریق مسافرت پیش گرفت .

در اینکه حسین بن منصور حلاج در آغاز کار خود را فرستاده امام غایب و وکیل و باب وی میخوانده است و در همان زمان سفری بقم کرده و همین دعوی را در برابر شیعه قم داشته است گویا تردیدی نباشد و این خبر بتواتر و در بسیاری از کتب شیعه آمده است (۱) . از این خبر معلوم میشود که ابوالحسن علی بن حسین مردی توانگر و از مالداران زمان خود بوده و در قم ببازرگانی و سوداگری روزگار می گذرانده و شاید بهمین جهت ریاست مادی و معنوی شیعه قم را داشته است .

تاریخ سفر وی را بغداد از گفته ابوالحسن نوزانی در سال ۳۲۸ آورده اند و گفته اند در بازگشت ازین سفر آن نامه را بسامام عصر نوشت و فرزندانش پس از آن بجهان آمدند . این نکته ظاهراً درست نیست زیرا که تاریخ رحلت او را بسال ۳۲۹ یعنی يك سال پس ازین سفر نوشته اند و از طرف دیگر چنانکه پس ازین خواهد آمد درهمه مراجع فرزندان متعدد برای او شمرده اند در برخی دو و در برخی سه پسر نام برده اند : حسن و حسین و محمد که حتی تصریح کرده اند که از يك مادر و هر سه بدعای امام عصر بجهان آمده اند ازین قرار لااقل میبایست سه سال پیش از مرگ خود یعنی در ۳۲۶ این سفر را کرده باشد . و آنکه می معروفترین پسران او ابو جعفر محمد که همان صدوق دانشمند نسامی باشد و ظاهراً سومین فرزند او بوده در ۳۸۱ در گذشته و تصریح کرده اند که در هفتاد و چند سالگی رحلت کرده است و اگر در ۷۰ سالگی در گذشته باشد در ۴۱۱ ولادت یافته و اگر پس از سفر بغداد و بدعای امام عصر بجهان آمده باشد ناچار سفر بغداد ابوالحسن می بایست دو سه سال پیش از ۳۱۱ روی داده باشد . از سوی دیگر یکی از کسانی که از وی روایت کرده عکبری از رواة معروف شیعه است که از ۳۲۶ بعد بدیدار وی نایل شده (۲) و چون عکبری در بغداد می زیسته است باید سفر وی را بغداد از ۳۲۶ بعد دانست و این نیز با آنچه پیش ازین گذشت مغایرت دارد .

(۱) خاندان نوبختی تألیف آقای عباس اقبال - طهران ۱۳۱۱ ص ۱۱۱ - ۱۱۲

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۳

نکته دیگری که باز اشکالی میفزاید اینست که نوشته اند ابوالحسن عباس بن عمر بن عباس ابن محمد بن عبدالملك بن مروان کلوذانی گفته است که چون علی بن حسین بن بابویه در سال ۳۲۸ بغداد آمد همه کتابهایش را از او اجازه روایت گرفتیم. شاید یگانه راهی که رفع این دشواریها کند اینست که بگوییم ابوالحسن علی چندین بار و لااقل سه بار بغداد رفته و بار نخست پیش از ۳۱۱ و بار دوم در ۳۲۶ و بار سوم در ۳۲۸ بوده است یا اینکه بار دوم از ۳۲۶ تا ۳۲۸ در بغداد مانده است.

در تاریخ رحلت وی خبری هست که در نامه دانشوران چنین آمده: آورده اند که در سال سیصد و بیست و نهم هجری که سنه تناسل النجوم نامند گروهی از شیعه در مجلس [ابوالحسن] علی بن محمد سمري حاضر بودند و او خاتم سفرای اربعه حضرت خاتم الائمه عجل الله فرجه بوده است، ناگاه علی بن محمد گفت: رحم الله علی بن حسین بن بابویه! حاضرین گفتند: او هنوز در حیات است. گفت: امروز سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تا با فاصله هفده یا هجده روز از قم خبر رسید، معلوم شد که در همان روز و در همان ساعت از دنیا در گذشته است، رحمه الله علیه و در آن سال بسیاری از علما وفات یافتند، از جمله علی بن محمد سمريست که بموت او مدت غیبت صفری و سفارت اولی که هفتاد و چهار سالست بانجام رسید. برخی فوت او را در سنه قبل از وفات ابن بابویه نوشته اند و برین عقیدت طول روزگار غیبت هفتاد و سه می شود و بنابراین ابن بابویه باید از سنین غیبت کبری سال نخست را دریافته باشد و هم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی... در آن سال وفات یافته و اختلافی که در تاریخ وفات سمري ذکر شد در باب وفات وی نیز مسطورست... ».

گویا در اینکه ابن بابویه در ۳۲۹ در گذشته باشد اختلافی نباشد زیرا که در همه مآخذ این تاریخ را مکرر کرده اند. معتبرترین تاریخ در رحلت سمري همان ۳۲۹ است و تاریخ رحلت کلینی را باختلاف در ۳۲۸ و ۳۲۹ ضبط کرده اند.

ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه امتیازی آشکار دارد و آن اینست که در میان طبقه نخست از پیشوایان شیعه مردی مکنثار و پرتألیف بوده، پیش ازین اشاره رفت که ابن الندیم در کتاب الفهرست از روی خط پسرش ابوجعفر صدوق نقل کرده است که وی صد تألیف داشته است. فهرست مؤلفات وی آنچه تا کنون بما رسیده است بدین گونه است:

- (۱) کتاب الاخوان (۲) کتاب الامامة (۳) کتاب الاملاء (۴) کتاب التبصرة من الحيرة
 - (۵) کتاب التسليم والتمیيز (۶) کتاب التفسير (۷) کتاب التوحید (۸) کتاب الجنائز (۹) کتاب الحج که ناتمام مانده است (۱۰) رسالة الی ابنه محمد بن علی (۱۱) کتاب الشرايع که برای پسرش فرستاده است (۱۲) کتاب الصلوة (۱۳) کتاب الطب (۱۴) کتاب قرب الاسناد (۱۵) کتاب الکبیر فی الرجال (۱۶) کتاب المعراج (۱۷) کتاب مناسک الحج (۱۸) کتاب المنطق (۱۹) کتاب المواييت (۲۰) کتاب النساء والولدان (۲۱) کتاب النکاح (۲۲) کتاب النوادر (۲۳) کتاب الوضوء.
- برخی کتاب مصادقة الاخوان را هم که پسرش ابوجعفر محمد نیز نسبت داده اند از وی دانسته اند.

در باره استادان وی نوشته اند که فقه و حدیث را از سعد بن عبدالله قمی اشعری و حسین بن محمد عطار و عبدالله بن جعفر حمیری و قاسم بن محمد نهاوندی فرا گرفته است .

مرفد ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه هنوز در قم معروفست و در میان شهر در جوار آستانه در قسمت شرقی قبرستان مزارست که اکنون به « ابن بابویه » معروفست و صحن کوچک و گنبد شلجی شکل کاشی کاری و بقعه و ضریح چوبین دارد (۱) .

ابوالحسن علی تاجایی که به ما رسیده است سه پسر داشته : حسن و ابوعبدالله حسین و ابوجعفر محمد ملقب و معروف بصدوق . در هر جا که ذکر ازین سه برادر کرده اند تصریح کرده اند که حسن فقیه و دانشمند نبوده و تنها جنبه پرهیزگاری برای او قائلند . با اینکه در برخی از مآخذ تصریح کرده اند که ابوجعفر محمد نخست بجهان آمده است چون کنیه پدر ابوالحسن بوده و در آن زمانها عادت چنین جاری بوده است که پدر کنیه خود را از نام فرزند مهتر می گرفته یعنی کنیه ای اختیار میکرد و چون نخستین پسر را پیدا می کرده نام او را از همان کنیه خود می گرفته است ناچار ازین سه برادر حسن می بایست پسر مهتر باشد و چون پدر ابوالحسن علی را حسین نام بوده است و در هر خانواده نیز معمول بوده که پسر مهتر را حسن و پسر دوم را حسین نام می گذاشته اند ناچار ابوعبدالله حسین پسر دوم و ابوجعفر محمد ملقب بصدوق پسر کهر و برادر سوم بوده است . چنانکه پس ازین خواهد آمد ابوجعفر محمد صدوق در ری می زیسته و در همین شهر در گذشته و چون بازماندگان این خاندان که همه فرزندان ابوعبدالله حسین بوده اند تا منتجب الدین که آخرین آنهاست و در اواخر قرن ششم بوده بیشتر در قم می زیسته اند پیدا است که وی ساکن قم بوده و شاید از آن شهر بیرون نرفته باشد . ابوالحسن علی نخست دختر عمش محمد بن موسی بن بابویه را بزنی گرفته و ازو فرزندی نداشته است (۲) .

چنان می نماید که این هر سه برادر از يك مادر بوده اند و پیش ازین هم اشاره رفت که بروایتی مادرشان ام ولد نام داشته و بروایتی دیگر کنیز کی دیلمی بوده است (۳) و چون در نامه دانشوران نیز از زبان غضائری آمده است که ابوجعفر محمد خود گفته است که بدعای امام زمان بجهان آمده و بدین فخر می کرده است و همه نوشته اند که وی پسر نداشت و از امام درخواست پسر کرد در صورتیکه کهرین آنها باین دعا بجهان آمده باشد ناچار آن دو پسر دیگر هم در نتیجه همین دعا پدید آمده اند .

(۲) حسن بن ابی الحسن علی . چنانکه اشاره رفت در مراجعی که ذکر ازو شده تصریح کرده اند که وی مشغول بزهد و عبادت بوده و با مردم آمیزش نداشته و فقیه نبوده است (۴) و حتی تصریح کرده اند که وی برادر میانه بوده اما با دلایلی که پیش ازین آوردیم بیشتر احتمال می رود که برادر مهتر بوده باشد .

(۱) راهنمای قم - از انتشارات دفتر آستانه قم - طهران ۱۳۱۷ ش . ص ۹۶-۹۷ (۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۰۴ (۳) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۳ و ۳۸۸ و ج ۳ ص ۱۰۵ (۴) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۳ و ۳۸۸ و ج ۳ ص ۱۰۵

(۳) **ابو عبدالله حسین بن ابی الحسن علی .** وی پس از پدرش ابوالحسن علی و برادر کهنترش ابوجعفر محمد معروف ترین رجال این خانواده است و چنانکه پیش ازین اشاره رفت همه کسانی که ازین پس در تاریخ ذکرشان مانده از اعقاب او بوده اند و چون همه آنها در قم می زیسته اند چنان می نماید که وی نیز ساکن قم بوده و از آن شهر بیرون نرفته است و گویند وی نیز مانند برادرش ابوجعفر محمد صدوق بدعای امام عصر بجهان آمده است و حافظه بسیار سرشاری داشته چنانکه او و برادرش صدوق را در حفظ مثل می زده اند و چون حدیث بسیار روایت کرده اند برخی از علمای شیعه در توثیق این دو برابر شک کرده اند ولی چنانکه درباره برادرش صدوق خواهد آمد بیشتر دانشمندان هردو برادر را موثق می دانند و وی بیشتر از پدر و برادرش روایت کرده و با صاحب بن عباد وزیر معروف روابط داشته و کتابی برای او نوشته است (۱) و سید مرتضی ازو و تلخیصی روایت کرده است. ابوعبدالله حسین بن علی را نیز کتابهایی چند بوده است از آن جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه، کتاب الرد علی الواقفیه، کتاب عمله للصاحب ابی القاسم بن عباد. وی پسری داشته است بنام ثقة الدین حسن که پنج پسر داشته و بازماندگان این خاندان همه از اعقاب او بوده اند. مؤلف تاریخ قم دوجا (۲) ازو روایت کرده منتهی در یک جا نام او بخطا «حسن» چاپ شده است.

(۴) **ابو جعفر محمد بن ابی الحسن علی ملقب بصدوق .** وی بزرگترین و معروف ترین مرد این خاندانست و یحیی از پیشوایان بزرگ شیعه بشمار میرود و از مشاهیر انشمندان زمان خود و مردی بسیار محترم بود و نخست پیشوایی شیعه قم را داشت و پس از آن شیعه خراسان نیز بوی توجه داشته اند. چنانکه پیش ازین گذشت وی می بایست پیش از ۳۱۱ ولادت یافته باشد و با دو برادر دیگر خود از یک مادر بوده و گویند او هم بدعای امام زمان بجهان آمده و خود باین فخر می کرده است. وی از جوانی در فن خویش شهرت کرده چنانکه در زندگی پدرش نیز مردی بوده و پدر کتاب الشرایع خود را که تألیف کرده برای او فرستاده و رساله دیگری بنام او نوشته است. در جوانی چنان در کار خویش اعتبار یافته بود که مردم ازو روایت می کردند و پس از آنکه چندی در قم زیسته بخواش رکن الدوله آل بویه بری رفته و درین شهر ساکن شده و هم در آنجا در گذشته است و درین میان سفرهای چند کرده چنانکه خود آورده است (۳) که تاشعبان ۳۵۲ در نیشابور بوده و پس از آن از نیشابور به عراق و بغداد رفته و در ۳۵۴ در کوفه بوده و در ۳۵۵ نیز در بغداد بوده است و ازین قرار این سفر وی نزدیک سه سال کشیده و سپس سفر دیگری کرده که تا ۳۶۸ در مشهد رضا بوده است (۴) و در بازگشت ازین سفرها باز در ری ساکن شده است و سرانجام در همین شهر در

(۱) لسان المیزان ابن حجر چاپ حیدرآباد کن ۱۳۳۰ ج ۲ ص ۳۰۶

(۲) چاپ طهران ص ۹۱ و ۲۱۴ (۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۰۹ (۴) امالی چاپ ۱۳۰۰ ص ۲۹۹

سال ۳۸۱ در هفتاد و چند سالگی در گذشته و در ری مدفون شده و اینک قبر او در جنوب طهران درجایی که در آن زمان بیرون شهر ری بوده معروف و زیارتگاه است و به «ابن بابویه» شهرت دارد. این بقعه از زمانهای قدیم در اطراف طهران معروف بوده و چنانکه معروفست و نه تنها در کتابها باقی مانده (۱) بلکه پیران زمان ما نیز بسیار روایت کرده اند در زمان فتحعلی شاه در حدود ۱۲۳۸ قمری هنگامی که باران سخت باریده و آب گرد مزارش را فرا گرفته بود شکافی در آن پیدا شده و بسردابی برخوردیده اند که جسد او را در آنجا نهاده بودند و چون بدان سرداب رفته اند دیده اند که بدن او دست نخورده مانده است و کفن او پوسیده و در کنار جسد ریخته بود اما پیکر او چنان مانده بود که شناخته میشد و سید ابراهیم لواسانی از پیشوایان شیعه که خود درین واقعه شاهد بوده است برای مؤلف تنقیح المقال روایت کرده که حتی رنگ خنای بر روی ریش و کف پای او دیده میشد و عذکبوتی بر عورت او تازی تنیده و آنرا پنهان ساخته بود. بنایی که اینک بر بقعه اوست در همان زمان ساخته شده و نوشته اند که درین واقعه جمعی کثیر از ثقات و معتبرین طهران بدانجا رفته و خود آنرا بچشم دیده و حتی فتحعلی شاه خود در میان ایشان بوده است. مؤلف تنقیح المقال در باره وی تحقیقی بدین گونه کرده است که: در ری در ۳۸۱ در گذشته و از آنچه آوردیم معلوم شد که پس از وفات عثمان عمری در آغاز دوره سفارت حسین ابن روح ولادت یافته و وفات عمری در ۳۰ روی داده و درین صورت وی بیش از چهل سال از طبقه هفتم و ۳۹ سال از طبقه هشتم را درک کرده و عمرش هفتاد و چند سال بوده و در زمان پدرش و شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در غیبت صغری بیست و چند سال زیسته زیرا که وفات آنها در ۲۲۹ روی داده و آن سال وفات ابوالحسن علی بن محمد سمری است که آخرین سفرای چهار گانه بوده است.

ابو جعفر محمد صدوق نه تنها از حیث شهرت بلکه از حیث کثرت مؤلفات و اهمیت مقام و شهرت برخی از تألیفاتش یکی از مشهورترین پیشوایان شیعه بشمار میرود و نه تنها کتاب «من لایحضره الفقیه» او از «کتاب اربعه» اساس طریقه شیعه است بلکه مؤلفین اهل سنت که حتی در ضبط احوال رجال معصب بخرج داده و دانشمندان شیعه را فروگذار کرده اند ذکرى از او کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ بغداد (۲) ترجمه مختصری از او آورده و گوید: محمد بن حسین بن بابویه ابو جعفر قمی (۳) بغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت می کرد و از شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود محمد بن طلحه نعلی از محمد بن طلحه بن محمد از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه روایت کرده است و او گفته است پدرم روایت کرد از علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از پدرش از

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۵ - روایات الجنات فی احوال العلماء و السادات تألیف محمد باقر خوانساری چاپ طهران ۱۳۰۶ ص ۵۵۹.

(۲) ج ۳ ص ۸۹ (۳) در اصل چهابی «العی» بجای «القمی»

یدرانش و ایشان از رسول خدا . . . گروهی دیگر از دانشمندان معروف ازو روایت کرده اند از آن جمله تلکبری که ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبدالله حسین بن عبدالله غضایری ازو روایت کرده اند و نیز ابو الحسن جعفر بن ابی زکریا حسن بن حسکه قمی که از بازماندگان برادرش حسین بوده و محمد بن سلیمان حمدانی و علی بن احمد بن عباس نجاشی نیز ازو روایت کرده اند و نجاشی در ۳۸۱ برای پسرش روایت کرده است . صدوق کتابها و رسایل بسیار تألیف کرده و شماره مؤلفات او را صد و نود و جای دیگر سیصد نوشته اند و آنچه تاکنون نام آنها بما رسیده است بترتیب حروف هجا بدین گونه است : (۱) کتاب الابانه (۲) ابطال الاختیار و اثبات النص (۳) ابطال الغلو و التقصیر (۴) اثبات النص علی الائمه (۵) اثبات النص علی امیر المؤمنین علی (۶) اثبات الوصیة لعلی (۷) اثبات خلافة علی (۸) احوال ابی طالب و عبدالمطلب و عبدالله و آمنة بنت وهب (۹) اخبار ابی ذر و فضایله (۱۰) اخبار سلمان و زهده و فضایله (۱۱) ادعية الموقف (۱۲) کتاب الاستسقاء (۱۳) کتاب الاعتقادات (۱۴) کتاب الاعتکاف (۱۵) کتاب الاغسال (۱۶) اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة (۱۷) کتاب الامالی یسمى « المجالس » (۱۸) امتحان المجالس (۱۹) کتاب الاواخر (۲۰) کتاب الاوامر (۲۱) کتاب الاولیل (۲۲) اوصاف النبی (۲۳) کتاب التاریخ (۲۴) کتاب التجارات (۲۵) تفسیر القرآن که ناتمام مانده (۲۶) تفسیر قصیده فی اهل البیت (۲۷) کتاب التقیة حذو النعل بالنعل (۲۸) کتاب التوحید (۲۹) کتاب التیمم (۳۰) ثواب الاعمال (۳۱) جامع آداب المسافرين للحج (۳۲) جامع اخبار عبدالعظیم بن عبدالله الحسنى (۳۳) جامع الحج (۳۴) جامع الحجج الانبیاء (۳۵) جامع تفسیر المنزل فی الحج (۳۶) جامع حجج الائمه (۳۷) جامع زیارة الرضا (۳۸) جامع علل الحج (۳۹) جامع فرض الحج و العمرة (۴۰) جامع فضل الکعبة و الحرم (۴۱) جامع فقه الحج (۴۲) جامع نوادر الحج (۴۳) کتاب الجزية (۴۴) کتاب الجمعة و الجماعة (۴۵) کتاب الجمل (۴۶) جوابات مسائل الواردة علیه من واسط (۴۷) جوابات مسائل الواردة من قزوین (۴۸) جوابات مسائل وردت من البصرة (۴۹) جوابات مسائل وردت من کوفة (۵۰) جوابات مسائل وردت من مصر (۵۱) جواب مسئله نيسابور (۵۲) جواب مسئله وردت علیه من المدائن فی الطلاق (۵۳) کتاب الحدود (۵۴) کتاب الحذاء و الخف (۵۵) کتاب حذو النعل بالنعل (۵۶) کتاب حق الجداد (۵۷) حقوق الاخوان (۵۸) کتاب الحيض و النفاس (۵۹) کتاب الخاتم (۶۰) کتاب الخصال (۶۱) کتاب الخطاب (۶۲) کتاب خلق الانسان (۶۳) کتاب الخمس (۶۴) کتاب الخواتيم (۶۵) دعايم الاسلام (۶۶) دلائل الائمه و معجزاتهم (۶۷) کتاب الدييات (۶۸) دين الامامية (۶۹) ذکر مجلس النبی جرى له بين يدي ركن الدولة (۷۰) ذکر مجلس اخرى (۷۱) ذکر مجلس ثالث (۷۲) ذکر مجلس رابع (۷۳) ذکر مجلس خامس (۷۴) کتاب الرجال (۷۵) کتاب الرجعة (۷۶) رسالة الاولى فی الغيبة (۷۷) رسالة الثانية فی الغيبة (۷۸) رسالة الثالثة فی الغيبة (۷۹) رسالة الى ابی محمد الفارسی فی شهر رمضان (۸۰) رسالة فی الغيبة الى اهل الری و المقيمین بها (۸۱) رسالة فی ارکان الاسلام (۸۲) رسالة فی شهر رمضان (۸۳) کتاب الروضة فی فضایل مولینا علی بن ابی طالب (۸۴) کتاب الزکوة (۸۵) کتاب الزهد (۸۶) زهد ابی ابراهیم (۸۷) زهد

ابى الحسن على بن محمد (٨٨) زهد ابى جعفر (٨٩) زهد ابى جعفر الثاني (٩٠) زهد ابى محمد الحسن بى على (٩١) زهد الحسن (٩٢) زهد الحسين (٩٣) زهد الرضا (٩٤) زهد الصادق (٩٥) زهد النبى (٩٦) زهد امير المؤمنين (٩٧) زهد على بن الحسين (٩٨) زهد فاطمة (٩٩) زيارات قبور الائمة (١٠٠) سر المكتوم الى الوقت المعلوم (١٠١) كتاب السكنى والعمرى (١٠٢) كتاب السلطان (١٠٣) كتاب السنة (١٠٤) كتاب السؤال (١٠٥) كتاب السهو (١٠٦) كتاب الشعر (١٠٧) كتاب الشورى (١٠٨) كتاب الصدقة والنجل والهيئة (١٠٩) صفات الشيعة (١١٠) كتاب الصلوة سوى الخمس (١١١) كتاب الصوم (١١٢) كتاب الضيافة (١١٣) كتاب الطرايف (١١٤) كتاب العتق والتدبير والمكاتب (١١٥) عقاب الاعمال (١١٦) كتاب العقايد (١١٧) علامات آخر الزمان (١١٨) كتاب العلل (١١٩) علل الحج (١٢٠) علل الشرايع والاحكام والاسباب (١٢١) علل الوضوء (١٢٢) كتاب العوض عن المجالس (١٢٣) عيون اخبار الرضا (١٢٤) غريب حديث النبى و امير المؤمنين (١٢٥) كتاب الغيبة (١٢٦) فريض الصلوة (١٢٧) كتاب الفرق (١٢٨) كتاب الفضائل (١٢٩) فضائل الشيعة (١٣٠) فضائل الصلوة (١٣١) فضائل العلوية (١٣٢) فضائل جعفر الطيار (١٣٣) فضائل رجب (١٣٤) فضائل شعبان (١٣٥) فضائل شهر رمضان (١٣٦) فضل الحسن والحسين (١٣٧) فضل الصدقة (١٣٨) فضل العلم (١٣٩) فضل العلوية (١٤٠) فضل المساجد (١٤١) فضل المعروف (١٤٢) كتاب الفطرة (١٤٣) فقه الصلوة (١٤٤) كتاب الفوائد (١٤٥) كتاب القربان (١٤٦) كتاب القضاء والاحكام (١٤٧) كتاب فى تحرير الفقاع (١٤٨) كتاب فى زيارة موسى ومحمد (١٤٩) كتاب فى زيد بن على (١٥٠) كتاب فى عبد المطلب وعبد الله وابى طالب (١٥١) كتاب فيه ذكر من لقيه من اصحاب الحديث وعن كل واحد منهم حديث (١٥٢) كتاب اللباس (١٥٣) كتاب اللعان (١٥٤) كتاب اللقاء والسلام (١٥٥) كتاب المتعة (١٥٦) كتاب المجموع الرائق (١٥٧) كتاب المحافل (١٥٨) كتاب المختار بن ابى عبيدة (١٥٩) مختصر تفسير القرآن (١٦٠) مدينة العلم (١٦١) كتاب المدينة وزيارة قبر النبى والائمة (١٦٢) كتاب المرشد (١٦٣) كتاب المسائل (١٦٤) مسائل الحج (١٦٥) مسائل الحدود (١٦٦) مسائل الخمس (١٦٧) مسائل الديات (١٦٨) مسائل الرضاع (١٦٩) مسائل الزكوة (١٧٠) مسائل الصلوة (١٧١) مسائل الطلاق (١٧٢) مسائل العقبة (١٧٣) مسائل الموارث (١٧٤) مسائل الشكاح (١٧٥) مسائل الوصايا (١٧٦) مسائل الوضوء (١٧٧) مسائل الوقف (١٧٨) كتاب المصاييح (١٧٩) كتاب المصادقة (١٨٠) مصادقة الاخوان (١٨١) كتاب المصباح (١٨٢) مصباح المصلى (١٨٣) كتاب المصباح لكل واحد من الائمة (١٨٤) معانى الاخبار (١٨٥) كتاب المعاش والمكاسب (١٨٦) كتاب المعراج (١٨٧) كتاب المعرفة بالرجال البرقى (١٨٨) كتاب المعرفة فى فضل النبى و امير المؤمنين والحسن والحسين (١٨٩) مقتل الحسين (١٩٠) كتاب المقنع فى الفقه (١٩١) كتاب الملاهى (١٩٢) مناظرة ركن الدولة مع محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (١٩٣) كتاب المناهى (١٩٤) من لا يحضره الفقيه (١٩٥) كتاب الموارث (١٩٦) كتاب المواعظ الرجال المختارين من اصحاب النبى (١٩٧) المواعظ الحكم (١٩٨) مواقيت الصلوة (١٩٩) مولد امير المؤمنين (٢٠٠) مولد فاطمة

(۲۰۱) کتاب المیاء (۲۰۲) کتاب الناسخ والمنسوخ (۲۰۳) کتاب النبوة (۲۰۴) کتاب النکاح (۲۰۵) نوادر الصلوة (۲۰۶) نوادر الطب (۲۰۷) نوادر الفضایل (۲۰۸) نوادر النواذر (۲۰۹) نوادر الوضوء (۲۱۰) کتاب الوصایا (۲۱۱) کتاب الوضوء (۲۱۲) کتاب الوقف (۲۱۳) کتاب الهدایة فی الاصول والفقه (۲۱۴) هدایة الطالبین فی الاصول والفروع . ازین ۲۱۴ کتاب و رساله صدوق آنچه تا کنون چاپ شده بدین گونه است : ۱) کتاب الخصال در دو مجلد اصفهان ۱۳۰۲ (۲) اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة چاپ ا . مولر E. Möller خاورشناس آلمانی هایدلبرگ ۱۹۰۱ م . و چاپ طهران ۱۳۰۱ و چاپ دیگر (۳) کتاب التوحید چاپ تبریز (۴) عیون اخبار الرضا چاپ طهران ۱۲۷۵ و چاپ دیگر ۱۳۱۸ (۵) علل الشرایع طهران ۱۲۸۹ چاپ دیگر بامانی الاخبار و کتاب الروضة فی فضایل مولینا علی بن ابی طالب چاپ طهران ۱۳۱۱ (۶) نواب الاعمال و عقاب الاعمال تبریز ۱۳۱۴ (۷) جامع الاخبار در طهران مکرر چاپ شده (۸) من لا یحضره الفقیه چاپ لکهنو ۱۳۰۷ در دو مجلد و چاپ طهران ۱۳۲۴ (۹) مجالس معروف بامالی چاپ طهران ۱۳۰۰ و چاپ تبریز ۱۳۳۲ (۱۰) گذشته ازین کتابها دو کتاب دیگر او کتاب المقنع و کتاب الهدایة در مجموعه ای بنام « جوامع الفقهیة » با ۹ رساله دیگر در طهران بسال ۱۲۷۶ ق . و نیز کتاب الاعتقادات و سوالات المأمون عن الرضا با کتاب النافع يوم الحشر در طهران در ۱۳۰۰ ق . چاپ شده است .

در انتساب کتاب « اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة » باو برخی شک کرده اند (۱) و نیز جزء اول نام این کتاب را بخط « اکمال الدین » هم ضبط کرده اند اما باید است که بقرینة « اتمام النعمة » که جزء دوم نام کتابست بایست اکمال الدین باشد . درباره کتاب الروضة فی الفضایل نیز تردیدست که ازو باشد زیرا که بمؤلفات دیگری شبیه نیست و اسانید این کتاب هم اسانید کتابهای دیگر او نیست و نیز کتاب المجموع الرائق را ازو نمی دانند بلکه عقیده دارند از سید هبة الله بن ابی محمد موسویست چنانکه مؤلف امل الآمل نیز تصریح کرده و نیز کتاب جامع الاخبار را برخی از شیخ مفید می دانند و چنانکه مجلسی گفته در آن کتاب بینج واسطه مؤلف از صدوق روایت کرده است و احتمال می رود از مؤلف کتاب مکارم الاخلاق باشد یا از علی بن سعد خیاط زیرا که منتجب الدین در فهرست کتابی بنام جامع الاخبار بنام او ضبط کرده و از برخی موارد آن کتاب برمی آید که مؤلف آن محمد بن محمد شعیری نام داشته و از برخی جاهای آن برمی آید که از شیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت کرده چنانکه مؤلف امل الآمل هم در شرح حال شمس الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری از فهرست شیخ منتجب الدین نقل کرده است که کتاب جامع الاخبار ازوست و نیز در اسناد کتاب الهدایة فی الاصول والفقه و کتاب مدینة العلوم باو شک کرده اند . درباره کتاب مصادقة الاخوان نیز اختلافست زیرا چنان که گذشت کتابی بنام « کتاب الاخوان » جزو مؤلفات پدرش ذکر کرده اند و در فهرست تألیفات وی یک جا کتابی بنام

« حقوق الاخوان » و جای دیگر کتابی بنام « کتاب المصادقة » و جای دیگر بنام « مصادقة الاخوان » ثبت شده . در اینکه بسیاری از فقهای شیعه مخصوصاً در قرون اولیه کتابهایی بنام « کتاب الابهاء » و « کتاب الامهات » و « کتاب الالباء » و « کتاب البنات » و « کتاب الاخوان » داشته اند تردیدی نیست و بهمین جهت ممکن بوده است که پدر و پسر هر دو درین زمینه تألیف کرده باشند . اما تا اندازه ای که آگاهان تحقیق کرده اند کتابی که اکنون بنام « مصادقة الاخوان » معروفست و معلوم نیست همان « کتاب المصادقة » و « حقوق الاخوان » است یا کتاب دیگری از سلسله روایت و اسنادی که در آن هست بزمان پدر یعنی ابوالحسن علی مربوطست و نه بزمان ابوجعفر محمد و ممکنست که این همان کتاب الاخوان تألیف پدر باشد که بخط نام آنرا مصادقة الاخوان گذاشته باشند . برخی از کتابهای معروف صدوق را بزبان فارسی هم ترجمه کرده اند از آن جمله ثواب الاعمال و کتاب التوحید و عیون اخبار الرضا که دوبار ترجمه شده است . چنانکه پیش ازین گذشت هم چنانکه در توثیق ابوعبدالله حسین برادر صدوق تردید کرده اند در توثیق وی نیز بهمان سبب یعنی بواسطه کثرت روایت او شک کرده اند اما عقیده دانشمندان معتبر طریقه شیعه بیشتر بدان می رود که وی حافظه عجیب داشته و بسیار کثیر الحفظ بوده و کثرت روایت و مؤلفات او چیزی از اعتبار روایتش نمی کاهد و بهمین جهتست که از زمانهای قدیم بزرگان شیعه او را « صدوق » لقب داده اند و این لقب در میان همه محدثین مخصوص باوست و چگونه ممکنست در توثیق چنین کسی شک کرد؟ بهترین دلیل بر اعتبار روایات او اینست که در برخی از کتابهای خود مخصوصاً در امالی و در عیون اخبار الرضا نام راوی و محل روایت و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را ضبط کرده و این اندازه از دقت و اعتبار در معدودی از کتابهای معروف دیده می شود و بی شک مؤلفات صدوق در نخستین پایه اعتبار آنهاست .

(۵) **ابو عبدالله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه** . وی پسر زاده عم ابوالحسن علی بن بابویه و در ضمن خواهر زاده او و برادر زاده همسر وی دختر محمد بن موسی بوده است و از فقیهان دانشمند زمان خود بشمار می رفته و از خال خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه و بکر بن صالح و محمد بن سنان و جعفر بن بشیر و دیگران روایت کرده و جعفر بن علی بن احمد قمی و محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی و محمد بن اسمعیل و احمد بن محمد و محمد بن علی بن محبوب از او روایت کرده اند (۱) .

(۶) **ثقة الدین حسن بن ابی عبدالله حسین** . ثقة الدین حسن پسر ابوعبدالله حسین سابق الذکر و نبای همه افراد است که ازین خاندان پس ازین نامشان در تاریخ آمده است و وی تاجایی که ما میدانیم پنج پسر داشته است : حسین ، محمد ، ابوالعالی سعد ، ابوالفاخر هبة الله ، عبدالله و اوهم مانند مردان دیگر خاندان خود فقیه پرهیز گاری بوده است (۲) .

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۲۵ (۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۴ و لسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۳۰ ج ۲ ص ۲۷۹ که در آنجا نام وی بخطا حسین چاپ شده است .

(۷) شمس الاسلام ابو محمد حسن بن حسین . وی از مردان نامی خاندان خود و از بزرگان دانشمندان زمان بوده و پسر حسین بن ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و بلبقی که مآخوذ از نامش بوده است شهرت داشته که باختلاف آنرا «حسکا» و «حسکه» ضبط کرده‌اند و احتمال می‌رود ضبط درست آن «حسنکا» باشد و وی ساکن ری بوده و مدتی در نجف زیسته است و از شاگردان معروف ابویعلی سلار بن عبدالعزیز دیلمی بوده است که در روز سه شنبه آخر رمضان ۴۶۳ در گذشته و ازین قرار از رجال اواسط قرن پنجم بوده و نیز از شاگردان ابن السراج بوده و اجازه روایت همه مؤلفات ایشان را داشته است و در فقه کتابهای چند تصنیف کرده است از آن جمله : کتاب العبادات و کتاب الاعمال الصالحة و سیر الانبیاء والائمة (۱) .

(۸) عبدالله بن حسن بن حسین . وی یکی از پنج پسر ثقة الدین حسن سابق الذکر و شمس الاسلام سابق الذکر معاصر بوده و وی نیز از شاگردان ابویعلی سلار بن عبدالعزیز دیلمی سابق الذکر بوده است (۲) .

(۹) ابوالمناخرهبة الله بن حسن . وی نیز از پسران ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار زمان خود بشمار می‌رفته است (۳) .

(۱۰) ابوالمعالی سعد بن ثقة الدین حسن . وی نیز از پسران ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار و ثقة زمان خود بشمار می‌رفته است (۴) .

(۱۱) نجم الدین ابوالحسن علی بن محمد . وی پسر محمد بن ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و محمد تاجایی که بما رسیده چهار پسر داشته است : سعد ، نجم الدین ابوالحسن علی ، ابو ابراهیم اسمعیل و ابوطالب اسحق و در باره این نجم الدین ابوالحسن تنها چیزی که می‌دانیم اینست که مردی دانشمند بوده و از مشاهیر این خاندان بشمار می‌رفته است (۵) .

(۱۲) ابو ابراهیم اسمعیل بن علی . وی نیز پسر محمد بن ثقة الدین حسن و برادر نجم الدین ابوالحسن سابق الذکر بوده و مانند برادرش اسحق که پس ازین ذکرش خواهد آمد از شاگردان شیخ موفق ابوجعفر بوده و اجازه روایت مؤلفات وی را داشته است (۶) .

(۱۳) ابوطالب اسحق بن علی . او هم پسر دیگر محمد بن ثقة الدین حسن و برادر نجم الدین ابوالحسن و ابو ابراهیم اسمعیل بوده و مانند برادر خود اسمعیل از شاگردان شیخ موفق ابوجعفر بوده و اجازه روایت مؤلفاتش را داشته است (۷) .

(۱۴) بابویه بن سعد بن محمد . وی پسر زاده محمد بن ثقة الدین حسن سابق الذکر و برادر زاده نجم الدین ابوالحسن علی و ابو ابراهیم اسمعیل و ابوطالب اسحق بوده و از فقیهان

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۳ و ج ۲ ص ۴۲ و ج ۳ قسمت دوم ص ۶۲ .

(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۴۲ (۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۹۰

(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۲ (۵) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۰۳

(۶) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۴۲ (۷) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۲۱

پرهیزگار زمان خود بشمار می‌رفته و از شاگردان شمس الاسلام ابو محمد حسن سابق الذکر بوده است و کتابی نیکو در اصول و فروع بنام صراط المستقیم داشته است و شیخ منتجب الدین این کتاب را بروخوانده است و وی از پدران خود پشت بیشت روایت می‌کرده است تا اینکه بابو عبدالله حسین و ابو جعفر محمد صدوق می‌رسیده است (۱).

۱۵) منتجب الدین ابوالحسن علی . وی آخرین دانشمند است که ازین خاندان معروفست و پسر موفق الدین ابوالقاسم عبیدالله بن شمس الاسلام ابو محمد حسن بن ثقة الدین حسن بن ابوعبدالله حسین بن ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بوده است. در برخی از کتابها نام پدرش بخطا عبدالله ضبط شده (۲) و چون در برخی از مآخذ نسب او را درست ننوشته اند بعضی از مؤلفین او را از خاندان دیگری پنداشته اند. وی یکی از مشاهیر دانشمندان شیعه در قرن ششم و از محدثین معتبر و ثقة بشمار می‌رود و از پدران خود پشت بیشت روایت می‌کرده تا اینکه بصدوق می‌رسیده و نیز از پسر عمش بابویه بن سعد سابق الذکر روایت می‌کرده است و محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی از وی روایت کرده است و وی را مؤلفات چندست از آن جمله « کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین » و درین کتاب چهل حدیث را از چهل شیخ روایت کرده و بهمین جهت نام آنرا الاربعین عن الاربعین گذاشته و نیز رساله‌ای در مواسعه بنام « العصرة » پرداخته که در آن بابین ادریس اعتراض کرده است و معروف ترین کتاب او همان کتاب رجال بنام « فهرست » است که در آن احوال علمای شیعه را که معاصر شیخ طوسی مؤلف فهرست و پس از او بوده اند تازمان خود ضبط کرده است و یکی از معروف ترین کتابهای رجال بشمار می‌رود (۳) و علامه مجلسی در آغاز مجلد ۲ بحار الانوار آنرا گنجانیده و در آن مجلد چاپ شده است. این کتاب را منتجب الدین بنام عز الدین ابوالقاسم یحیی بن ابی الفضل محمد الشریف المرتضی نوشته که نقیب قم و ری و آبه بود و چون مؤید الدین القصاب وزیر ناصر خلیفه عباسی در ۵۹۱ بهمدان و ری دست یافت و آن نواحی را گرفت و علاه الدین تکش خوارزمشاه بدفع او آمد و ابن القصاب پس از گرفتن خرقان و مزدغان و ساوه و آوه بری آمد و این شهر را نهب و غارت کرد و بهمدان بازگشت و پس از سه ماه درنگ در همدان در اوایل شعبان ۵۹۲ مرد خوارزمشاه در پی او بهمدان رفت و در نیمه شعبان ۵۹۲ سپاه وزیر خلیفه را شکست داد و قبر ابن القصاب را شکافت و سرش را از پیکر جدا کرد و باخود بخوارزم برد و شهرت داد که در جنگ کشته شده است و بخراسان بازگشت و چون عز الدین یحیی نقیب ری و قم و آبه بابین القصاب همدانستان بود خوارزمشاه پیش از رفتن بهمدان یا در بازگشت از آن سفر در ری او را بخواری بسیار کشت و پسرش شرف الدین محمد بیغداد گریخت و بوسیله نصیر الدین ناصر بن مهدی که پیش از آن نیابت پدر را داشته است و درهمان واقعه ری بیغداد گریخته و پس از مردن ابن القصاب

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۰ و لسان المیزان ج ۲ ص ۲ (۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۵

(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷ .

بوزارت ناصر رسیده بود بدربار خلیفه عباسی راه یافت و بمقصد نقیب الطالبین رسید (۱). درین صورت شیخ منتجب الدین کتاب فهرست را پیش از ۵۹۲ که سال کشته شدن عزالدین یحیی باشد تألیف کرده است. وی از شیخ طبرسی و ابوالفتوح رازی روایت می کرده و بیش از هشتاد سال زیسته و امام رافعی شافعی دانشمند معروف قزوینی مؤلف کتاب التدوین فی تاریخ قزوین از شاگردان او بوده و در ۵۲۳ از او اجازه گرفته و سپس در ۵۸۴ در ری اجازه روایت کتاب اربعین را از او گرفته و گوید استادش منتجب الدین در ۵۰۴ ولادت یافته و بعد از ۵۸۵ در گذشته است. ظاهرآ منتجب الدین تاریخ بزرگی تألیف کرده است که ناتمام مانده و در حال مسوده بوده و یا کنویس نشده و پس از مرگش از میان رفته است. مؤلف روضات الجنات گوید بیشتر قرائت او در اصفهان از بزرگان علمای آن زمان مانند محمد بن حامد بن ابی القاسم الطویل القصاب و ابومحمد عبدالله بن علی بن عبدالله مقری ظاهری و ابوسعید محمد بن هیشم بن محمد و ابوشکر محمد بن عبدالله مستوفی و ابوالفتوح مبشر بن احمد بن محمود الصحاف و ابوالحسن علی بن احمد بن محمد لبادوایی و ابوبکر محمد بن احمد بن عمر باغبان و ابوالحسن محمد بن رجاء بن ابراهیم بن عمر بن یونس اصفهانی و دیگران بوده است و از علمای شیعه کسانی که از او روایت کرده اند سید ابوالحسن علی بن قاسم بن رضا علوی حسینی و سید مرتضی سعید شرف الدین ابوالفضل محمد بن علی بن محمد بن مطهر و سید ابوتراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی صاحب کتاب الملل والنحل (تبصرة العوام) و برادرش سید ابوحرب مجتبی بن داعی و سید ابوالعلی شرف بن عبدالمطلب بن جعفر حسینی افسسی اصفهانی و شیخ ابوالمکارم هبة الدین داود بن محمد اصفهانی بوده اند (۲).

بدین گونه شیخ منتجب الدین از ۵۰۴ تا حدود ۵۸۵ زیسته و بیش از ۸۰ سال عمر کرده و ساکن ری بوده ولی سفرهایی هم باصفهان کرده است. کتاب دیگری که از تألیفات او میتوان سراغ کرد تاریخ ری بوده که ابن حجر عسقلانی در میزان الاعتدال و پس از آن در لسان المیزان کرارآ مطالبی از آن نقل کرده از آنجمله در لسان المیزان در ج ۵ در صحایف ۸۲ و ۱۰۳ و ۱۰۶ که ازین کتاب نقل کرده بآن اشاره کرده است منتهی درمورد اول بخط «ابوالحسن بن بابویه فی تاریخ الری» و درموضع دوم «ابوالحسن بن بابویه فی تاریخ الری» و درموضع سوم «ابن بابویه فی تاریخ الری» ضبط شده و پیداست مراد از ابوالحسن بن بابویه اوست و بدین گونه تاریخ ری تألیف او تا زمان ابن حجر عسقلانی در دست بوده است.

(۱) عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد حسنی چاپ لکنه و ص ۲۴۴ و چاپ بمبئی ص ۲۲۷ و تجارب السلف تألیف هند و شاه چاپ طهران ص ۳۳۳ و کامل التواریخ ابن اثیر و قایم سال ۵۹۱ (۲) روضات الجنات ص ۳۸۹-۳۹۰



در پایان سخن لازم می‌آید از همت و دست‌گشادگی کسانی که درین تنگ بازار دانش و بی‌خریداری مردان راه خدای درین گونه کارهای نیک درمی‌آیند و وسیله طبع و نشر کتابهایی را که معرف خرد و دانش و حق پرستی و حق جویی نژاد ایرانی و نیاکان نامدار ما است فراهم میکنند سیاس بگزارم و از جمله همین کتابست که بدین صورت زیبا پدید آمده است و بهمین جهت فرمان دانشمند پرهیزگار حقیقت پرست حضرت آقای میرزا سید محمد مشکوة ادام الله ایام افاضاته که از دیرباز بامنش لطفی خاصست و سالها ریزه خوار سماط دانش و فضیلت او بوده ام سبب شد که این سخنان را برین صحایف بکسانی که جویندگان این کالای شریفند عرضه دارم و از خداوند دانش و بینش خواستارم که از خزانه کرم و بخشایش خویش پاداش این رادمردان را بدهد بمنه و کرمه .

طهران - تجریش ۷ تیرماه ۱۳۲۵

سید نفیسی

کتاب مصادقة الاخوان

للشيخ الافقه الاقدم ابى جعفر
محمد بن على بن بابويه القمى الرازى
(بعد از : ۳۰۵ - ۳۸۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«(وبه ثقى)»

١ = باب اصناف الاخوان

١ - حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن بعض اصحابنا عن يونس بن عبد الرحمن عن **ابى جعفر** [☆] «(الثانى)» [☆] عليه السلام؛ قال: قام الى امير المؤمنين عليه السلام رجل بالبصرة فقال: يا امير المؤمنين أخبرنا ^(١) عن الاخوان؟، فقال: الاخوان صنفان - اخوان الثقة - واخوان المكاشرة .

فأما اخوان الثقة فهم كالكف والجناح - والأهل - والمال، وإذا كنت من اخيك على ثقة - فابذل له مالك ويدك، وصافٍ من صافاه - وعاد من عاداه واكتم سره - وأعنه - وأظهر منه الحسن؛ واعلم أيها السائل أنهم أقل من الكبريت الاحمر. وأما اخوان المكاشرة فإنك تصيب منهم لذتك ^(٢) [و] لا تقطعن ذلك منهم، ولا تطلبن ما وراء ذلك من ضميرهم؛ وابذل ما ^(٣) بذلوالك من طلاقة الوجه - وحلاوة اللسان.

ب - باب حدود الاخوة

١ - عن **ابى عبد الله** عليه السلام - قال: الصداقة محدودة، فمن لم يكن فيه تلك الحدود ^(٤) - فلا تنسبه الى كمال [☆] «(اولها)» [☆]: ان يكون ^(٥) سريره - وعلايته واحدة ^{والثانية} ^٦: ان يريك زينك زينته - وشينك شينه ^(٧) (ص ٣) [☆] «(والثالثة)» [☆]: لا يغيره ^(٨) مال - ولا ولد [☆] «(والرابعة)» [☆]: ان لا يمسك ^(٩) شيئاً (مما) تصل اليه مقدرته .

١ - اخبرنى نسخه . ٢ - لديك - آ - ج . ٣ - وان - ب . ٤ - الوجوه - ب .

٥ - تكون - ب - د . ٦ - الثانى - د . ٧ - زينة وشينك شينة - ب .

٨ - لا يغيره - ب - ، ان لا يغيره - د . ٩ - لا يمسك - ب - د .

بنام خداوند بخشنده مهربان

باب (۱) در اقسام برادران

۱ - ابو جعفر دوم ع فرمود : مردی در بصره نزد علی ع آمد و گفت یا امیرالمؤمنین ما را از برادران آگهی ده ؟ فرمود : برادران دو دسته اند برادران مورد اعتماد و برادران گشاده روئی برادران معتمد بمنزله دست وبال و خانواده و مال اند پس چون در باره برادر خود بیایه اعتماد رسیدی مال و تن خویش را در راه او نثار کن و با هر که با وی دوستی بی آلاش دارد دوست خالص باش ، و با دشمنش دشمنی کن ، و رازش را ببوشان ، و یاریش کن ، و نیکوئی او را آشکار ساز و بدان ای پرسنده که اینگونه برادران از گوگرد سرخ نایاب ترند . اما برادران گشاده روئی از آنان حظ خود را می بری پس دوستی از آنها مبر ، و بیش از این از ضمیر آنان مغواه و از گشاده روئی و شیرین زبانی که با تو کردند از آنها دریغ نکن .

باب (۲) حدود برادران

۱ - ابو عبد الله ع فرمود : دوستی حدود دارد و بکسی که دارای آن حدود نباشد دوستی کامل نسبت ندهید نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد . دوم آنکه نیکی تو را نیکی خود و بدی تو را بدی خویش انگارد . سوم اینکه مال و فرزندان او را تغییر ندهد . چهارم آنکه هر چه دستش میرسد از تو باز ندارد .

☆ والخامسة لا يسلمك عن (١) التَّكْبَات .

ج = باب الشفقة على الاخوان

١ - قال : ابو عبد الله عليه السلام ، ان الله في خلقه نية ^٢ ، واحبها اليه اصلها ، و ارقها على اخوانه ، واصفاها من الذنوب .

د = باب اتخاذ الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا يدخل الجنة رجلٌ ليس له فرطٌ ؛ قيل : يا رسول الله ولكلنا فرطٌ ؛ قال : نعم ، - ان من فرط الرجل اخاه في الله .

ه = باب اجتماع الاخوان في محادثتهم

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : تجلسون - وتحدثون ؟ قال : قلت : نعم ، جعلتُ فداك ، [قال] قال : تلك المجالس احبها ، - فأحيوا امرنا يا فضيل ، فرحم الله من احيا امرنا يا فضيل ؛ من ذكرنا او ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله ذنوبه - ولو كانت اكثر من زبد ☆ (البحر) ☆ .

٢ - على بن ابراهيم عن ابيه - عن الحسن ☆ (بن) ☆ على بن فضال ☆ (عن عبد الله بن مسكان) ☆ عن ميسر عن ابي جعفر ☆ (الثاني) ☆ عليه السلام : قال ☆ (لى) ☆ آتخلون - وتحدثون وتقرلون ماشئتم ؛ فقلت اى ر الله لَنُخلو (٢) - وتحدث - ونقول : ماشئنا ؛ فقال اما والله لو ددت آتى معكم فى بعض تلك (ص ٤) المواطن ؛ اما والله آنى لا أحب ر يحكم و ارواحكم ، و انكم على دين الله - و دين ملائكته ، فاعينونا بورع - و اجتهاد .

١ - لا يسلك من - ب ، - ان لا يسلمك عن - د .

٢ - آنية - د - ظ . ٣ - لنخلوا - ب - د .

پنجم آنکه در گرفتاریها تورا وانگذارد .

باب (۳) - مهربانی به برادران

۱ - ابو عبد الله ع فرمود : خداوند در دلهای افریدگان خود جایدارد و آندلی را بیشتر دوست دارد که نیرومند تر باشد و با برادران مهربان تر و از گناهان پاکتر .

باب (۴) - برگزیدن برادران

پیغمبر ص فرمود : مردی را که پیشروی نباشد، بهشت نخواهد رفت ، گفتند ای فرستاده خدا آیا همه ما را پیشروانی است ؟ فرمود آری پیشروان مرد برادر دینی اوست .

باب (۵) - گرد آمدن و گفتگوی برادران

۱ - ابو عبد الله ع فرمود : آیا با هم می نشینید و گفتگو می دارید؟ گفتیم آری فدای توشوم فرمود من اینگونه مجالس را دوست میدارم پس ای فضیل امر ما را احیا کنید، خداوند رحمت کند کسانی را که امر ما را احیا میکنند . ای فضیل کسیکه از ما یاد کند یا نزد وی از ما یاد شود و از چشمش باندازه پرمکسی اشک بیرون آید، خداوند گناهان او را اگر چه بیشتر از کف دریاها باشد میآمرزد .

۲ - ابو جعفر دوم ع بمیسر فرمود : آیا در خلوت گردهم می نشینید و گفتگو می دارید و هر چه خواستید میگوئید؟ گفتیم آری بخدا سوگند بخلوت می نشینیم و گفتگو میکنیم ، و هر چه خواستیم میگوئیم ؛ امام فرمود بخدا قسم دوست دارم در برخی از این انجمنها باشم بخدا قسم من نیرو و حقگذاری شما را دوست میدارم، شما بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستید پس بیارسائی و کوشش ما را یاری کنید .

٣ - [و] * عن **ابی جعفر الثانی** علیه السلام، قال: رحم الله عبداً احيا ذكراً، قلت: ما احياء ذكركم؟ قال التلاقي - والتذاكر عند اهل الثبات.

٤ - (على بن ابراهيم) ^١ عن النوفلي عن السكوني عن **ابی جعفر** عن آبائه ^٢ - * عليهم السلام * ان علياً * (عليه السلام) * كان * [يقول: * [ان *] لقي الاخوان مغنم جسيم.

٥ - عن فضيل بن يسار قال * (قال: *) * [لی] **ابو جعفر** علیه السلام أتجالسون؟ قلت: نعم؛ قال واهاً لتلك المجالس.

٦ - عن خيثمه، * (قال) * * دخلت على **ابی عبد الله** علیه السلام لا ودعه، وانا ارید الشخص، فقال: ابلغ مولينا السلام، * (واوصهم بتقوى الله العظيم) * *؛ و اوصهم ان يعود غنيهم على فقيرهم، * (وقويهم على ضعيفهم) * * وان يشهد حييهم جنازة ميتهم، وان يتلاقوا في بيوتهم، فان * (في لقاء) * بعضهم بعضاً حيوة لا مرنأ؛ ثم قال: رحم الله عبداً احيا امرنا، يا خيثمة، انا * لانغني عنهم من الله شيئاً الا بالعمل، وان لا يتنا لتدرك الا بالعمل، * وان اشد الناس حسرة يوم القيمة رجل وصف عدلاً ثم خالف الى غيره.

٧ - عن السكوني عن **ابی جعفر** عن ابيه عن آبائه * (عليهم السلام) * عن **الزبي** صلى الله عليه وآله، قال (ص ٥): ثلثة راحة المؤمن: التهجدة آخر الليل، ولقاء الاخوان والافطار من الصيام.

٨ - عن شعيب العرقوفی - قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام، يقول لاصحابه - وانا حاضر: اتقوا الله - وكونوا اخواناً برة متحابين في الله، متواصلين - متراحين؛ تزاوروا - وتلاقوا - وتذاكروا امرنا - واحيوه.

١ - على بن ابراهيم عن ابيه - د - ٢ - كذا في ب و د - وفي نسخة - جعفر عن ابيه - آ - ج - ٣ - امرء آ - د - ٤ - لانغني - ب - ٥ - فان اشقى - ب.

۳ - ابو جعفر دوم فرمود : خدا بیخشد بنده را که نام ما را زنده بدارد گفتم زنده داشتن نام شما بچیت فرمود دیدار ثابت قدمان و گفتگوی با آنان .

۴ - امیر المؤمنین ع فرمود : دیدار برادران اگر چه کم باشند غنیمتی است بزرگ .

۵ - فضیل گفت که ابو جعفر ع بمن فرمود آیا با هم می نشینید گفتم آری فرمود افسوس از این گونه مجالس ،

۶ - خیمه گفت نزد ابی عبدالله رفتم تا درسفری که در پیش داشتم با او وداع کنم ، فرمود از دوستان هر که را دیدی سلام برسان ، و بدانها بسپار که از خداوند بزرگوار بترسند ، و توانگران آنها از نیازمندان شان و نیرومندان آنها از ناتوانان شان عبادت کنند و زنده آنها بر جنازه مرده شان حضور یابد و در خانه های خویش از هم دیدار کنند ، زیرا در ملاقات آنها احیاء امر است باز فرمود خدا بیخشد بنده ای که امر ما را زنده میدارد ای خیمه بدوستان ما برسان که ما آنان را از خدای هیچ گونه بی نیاز نمی سازیم مگر آنکه کار نیک کنند و دوستی ما جز بیارسائی بدست نیاید در روز قیامت حسرتمند ترین مردم کسی است که عدالت را بستاید سپس از آن روی برتابد و بجز آن بگراید .

۷ - پیغمبر ص فرمود : سه چیز مؤمن را مایه خوشی است : بیداری آخر شب ، دیدار برادران ، و گشودن روزه .

۸ - شعب عرقوفی گوید که من حاضر بودم و ابو عبدالله ع بیاران خویش میفرمود از خدای بترسید ، و برادران نکوکار و دوستدار در راه خدا ، و دلجوی و مهربان باشید بدیدن یکدیگر بروید و همدگر را ببینید ، و امر ما را بیادارید و احیا کنید .

و = باب مواساة الإخوان بعضهم لبعض

١ - عن علي بن عتبة^١ عن الوصافي عن أبي جعفر عليه السلام قال : - قال
« (إي) »^٢ يا أبا اسمعيل ، - أرايت فيما قبلكم إذا كان الرجل ليس له رداء^٣ - وعند بعض
إخوانه فضل رداء يطرح عليه حتى يصيب رداء^٤ « (قال : قلت لا ؛ قال فإذا كان ليس عنده
إزار يوصل إليه بعض) »^٥ إخوانه بفضل إزار^٦ حتى يصيب إزاراً ؛ قلت لا ؛ ف ضرب بيده
على فخذه^٧ « (ثم) »^٨ قال : ما هؤلاء^٩ باخوة .

٢ - عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله عليه السلام اختبر شيعتنا في خصلتين ،
فأن كانتا فيهم^{١٠} ، - والأ فاعزب - ثم اعزب ؛ قلت ما هما ؛ قال : المحافظة على الصلوات
في مواعيتهن^{١١} ، والمواساة للإخوان وإن كان الشئ قليلاً .

٣ - عن اسحق بن عمار^{١٢} قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فذكر مواساة
الرجل لأخوانه (ص ٦) - و ما يجب لهم عليه^{١٣} ، فدخلني من ذلك امر عظيم عرف
ذلك في وجهي ، فقال : إنما ذلك - إذا قام القائم ، وجب عليهم أن يجهّزوا إخوانهم -
وإن يقو^{١٤} [و] هم

٤ - وعنه - عن أبيه - عن محمد بن أبي عمير - عن خلاد السندي^{١٥} « (رفعه) »^{١٦}
قال : أبطأ على رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال : ما أبطأ بك ؛ فقال العري يا
رسول الله ؛ فقال : أما كان لك جار له ثوبان ، [ف] يعيرك أحدهما ، فقال بلى يا
رسول الله ، فقال ما هذا لك باخ .

٥ - وعنه عن أبيه إبراهيم عن محمد بن أبي عمير - عن الفضل^{١٧} بن يزيد ، قال - قال :
أبو عبد الله عليه السلام : انظروا ما أصبت^{١٨} « (فعد) »^{١٩} به على إخوانك ؛ فإن الله يقول :

١ - بن إبراهيم - ب . ٢ - إزاره ، - د - نسخة . - إخوانه - آ - ج .
٣ - هذه - ب . ٤ - فيكم - ب . ٥ - عليهم - آ - ج - د . ٦ - السدي - آ - ج - د .
٧ - المفضل - ب . ٨ - اجتمعت - ب .

باب (۶) - مواسات برادران

۱- وصافی گوید که ابو جعفر ع بن فرمود : ای ابا اسمعیل آیا دیده‌ای که پیش شما اگر مرد بی‌ردا می‌بود ، بعضی از برادران ردای اضافی خویش را بدو میداد تا بی‌ردا نماند؟ گفتم چنین کسی ندیده‌ام فرمود اگر آن مرد بی‌ازاری می‌بود میشد که یکی از برادران ازار زیادی خویش را بدو دهد؟ تا ازاری بدست آرد؟ گفتم نه ، پس دست بران خویش زده فرمود اینان برادر نیستند .

۲ - ابو عبدالله ع بمفضل فرمود : شیعیان ما را بدو خصلت بی‌ازمای و هر که آندو را دارا باشد با وی آمیزش کن و اگر نه از وی بیرهیز ، سپس برسیدند اندو خصلت چیستند ؟ فرمود نماز بوقت گذاردن و مواسات با برادران اگر چه با چیز کمی باشد .

۳ - راوی گفت نزد ابی عبدالله ع بودم از مواسات مرد با برادران خویش و آنچه که باید درباره هم‌دیگر بکنند یاد فرمود از این سخن باندازه متأثر شدم که از قیافه من دریافت ، پس فرمود این روش در زمانی خواهد بود که قائم قیام کند آنگاه بر آنان واجب است که هم‌دیگر را ساز و برگ دهند و نیرومند سازند .

۴- راوی گویند رددی‌ر نزد رسول خدا رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده‌ای؟ گفت ای رسول خدا برهنگی مرا باز داشت ، فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دوجامه باشد و یکی را بتو عاریت دهد؟ گفت آری ای رسول خدا ، فرمود پس او ترا برادر نیست .

۵ - ابو عبدالله (ع) فرمود : بین چه بدست آورده‌ای پس آنرا برادران خویش ده ، خداوند

فرمود

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ .

قال أبو عبد الله عليه السلام* : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ثلثة لا تطيقها هذه الأمة :- المواساة للآخ في ماله . - وانصاف الناس من نفسه . - وذكر الله [تعالى] على كل حال ، - وليس هو سبحانه الله والحمد لله - ولا إله إلا الله - والله أكبر ، - فقط ؛ ولكن اذا ورد * « (على) » * ما يحرم خاف الله .

٦ - عنه - عن أبي عبد الله عليه السلام : قال : درهم اعطيه اخي المسلم * « (احب الى من ان تصدق بمائة ، - واكلة ياكلها اخي المسلم) » * « احب الى من عتق رقبة . - عن أبي جعفر (ص ٧) محمد بن علي عليه السلام : قال : اجتمعوا - وتذاكروا ، تحف بكم الملائكة ، رحم الله من احيا ١ امرنا .

ز = باب حقوق الاخوان بعضهم على بعض

١ - سعد بن عبد الله - عن محمد بن عيسى - عن عبيد بن زكريا المؤمن - عن داود بن حفص ، قال : كنا عند أبي عبد الله عليه السلام اذ « (١) » عطس فهبنا ٢ ان نشمته ٣ - فقال : الا شمتتم ٤ ؟ ! ان من حق المؤمن على اخيه اربع خصال : اذا عطس ان يشمته ٥ ، واذا دعا ان يجيبه ٦ ، واذا مرض ان يعود ٧ ، واذا توفي ٨ [ان ي] * شيع جنازته .

٢ - عن ابان بن تغلب ، قال : كنت اطوف مع أبي عبد الله عليه السلام فعرض لى رجل من اصحابنا - قد سألنى الذهاب معه فى حاجة ، فأشار الى ان ادع ٩ ابا عبد الله [ع] واذهب اليه ، فبينما ٩ انا اطوف اذا شار الى ايضا ، فرآه أبو عبد الله

١ - احبى - آ - ج . ٢ - فهمنا - آ - ج ، فهمنا - د . ٣ - نسمة - ب . امر رسول الله بتشमित العاطس بالسَّيْنِ المعجمة او السين المهملة وهو الدعاء له بالخير والبركة ، قيل والمعجمة اعلاهما واشتقاقه من الشوامت وهى القوائم كانه دعاء للعاطس بالثبات على طاعة الله ، وقيل معناه ابعدك الله عن الشماتة وجنبك ما يشمت به عليك - بجمع البحرين . ٤ - ستم - ب . ٥ - يسمته - ب . ٦ - يعبه - ب . ٧ - فاذا - آ - ج . ٨ - ان اعوا - ب . ٩ - فبيننا - ب .

نکوئی بدیهارا می برد .

رسول خدا فرمود : سه چیز است که این امت نتوانند آورد : ۱ - مواسات با برادر در مال خویش . ۲ - با مردم از جانب خود انصاف دادن ۳ - یاد کردن خدا در هر حال ، و این یادآوری خدا گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر نیست بلکه اگر چیزی برسند که حرام شده از خدا بترسند و از آن در گذرند .

۶ - ابو عبدالله (ع) فرمود : یک درهم برادر مسلمان خود ببخشم بهتر میدانم که صد درهم صدقه دهم و يك لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر میدانم تا رده را آزاد کنم .

۷ - ابو جعفر (ع) فرمود : کرد هم آئید و از یکدیگر یاد کنید - تافرشکان پیرامون شما را فرا گیرند خدا ببخشد کسی را که امر ما را احیا کند .

باب (۷) حقوق برادران در باره همدیگر

۱ - داود بن حفص گوید : نزد امام جعفر صادق (ع) بودیم و او عطسه کرد خواستیم باو دعای رحمت بگوئیم پس فرمود چرا دعا نکردید از جمله حقوق مؤمن بر برادرش چهار خصلت است که هر گاه عطسه کند بدو دعای رحمت گوید ، و اگر ویرا بخواند بپذیرد و هر گاه بیمار گردد از وی دیدار کند و اگر بمیرد جنازه او را مشایعت نماید .

۲ - ابان بن تغلب گفت با ابی عبدالله (ع) طواف می کردم مردی از یاران مادر رسید که از من خواسته بود با وی بی کاری رویم و بمن اشاره کرد که ابو عبدالله را بگذارم و با او بروم هنگامیکه بطواف می پرداختم باز هم اشارتی بمن کرد و ابو عبدالله او را دید

عليه السلام، فقال يا ابان اياك يريد هذا؟ قلت: نعم، قال: ومن هو؟ قلت رجلٌ من اصحابنا، قال: هو مثل ما انت عليه؟ قلت نعم، قال: فاذهب اليه - فاقطع الطواف؛ قلت وان كان طواف الفريضة؟ قال: نعم* (قال)* فذهبت معه، ثم دخلت عليه بعد، فسألته قلت* [ف]* أخبرني عن حق المؤمن، على المؤمن قال: يا ابان دعه لا^٢ تريده، قلت جعلت فداك فلم ازل ارد عليه قال* (يا)* (ص ٨)* [ابان]* تقاسمه شطر مالك، ثم نظر فرأى ما دخلني، قال: يا ابان اما تعلم ان الله قد ذكر المؤمنين على انفسهم، قلت بلى، [جعلت فداك] قال اذا* (انت)* قاسمته فلم [تأثره بعد] تؤثره اذا انت اعطيته من التصف الآخر.

٣- [عن] ابن اعين، قال: كتب* [بعض]* اصحابنا يسألون ابا عبد الله عليه السلام عن اشياء - وامرني ان اسال* (هـ)* عن حق المسلم على اخيه، فسألته - فلم يجبني، فلما جئت لا ودعه^١ - قلت سألتكم فلم تجبني^٤، قال: اني اخاف ان تكفروا* (١)* ان من اشد ما افترض* [الله]* على خلقه ثلث* [خصال]* انصاف المؤمن من نفسه حتى لا يرضى لآخيه من نفسه الا ما يرضى لنفسه. ومواساة الاخ في المال. وذكر الله على كل حال ليس سبحانه الله - والحمد لله « ولا اله الا الله » ولكن عند ما حرم الله عليه فيدعه^٥.
٤- عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قلت* (له)* « ما حق المسلم على^٦ المسلم؟ قال: له سبع حقوق واجبات ما منها حق الا هو^٧ واجب عليه حقاً، ان ضيع منها^٨ شيئاً خرج من ولاء^٩ الله - وطاعته - ولم يكن لله فيه نصيب، قلت له جعلت فداك وما هي؟ قال: يا معلنى: انى عليك شقيق اخاف ان تضيع ولا تحفظ* (هـ)* - (٤)* وتعلم ولا تعمل، قلت* (له)* « لا قوة الا بالله ».
قال: ايسر* حق منها* (ان)* تحب له ما تحب لنفسك، وتكره* (له)* ما تكره

١- من - ب . ٢- ما - ب . ٣- قال - ب .

٤- يجبنى - آ- ج . ٥- ويدعه - ب . ٦- على - ب . ٧- هو حق - ب .

٨- ضيع بها - ب . ٩- من آلائه - آ- ج- من ولاية - د .

و فرمود ای ابان اینمرد تو را میخواهد؟ گفتم آری فرمود کیست گفتم مردیست از یاران ما، فرمود آیا او بر همان دینی است که تو داری گفتم آری فرمود طواف را قطع و باوی برو گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمود آری ابان گفت با آنمرد رفتم و دوباره نزد امام آمدم و از وی پرسیدم و گفتم از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد مرا آگاه کن فرمود ای ابان از این در گذر و نخواه و بر زبان میاور گفتم فدایت شوم و مکرر پرسیدم فرمود ای ابان باید نیمی از دارائی خویش را بدو دهی آنگاه امام حالی که مرا دست داد دریافت و فرمود مگر نمیدانی که خداوند از خود گذشتگان را یاد کرد گفتم آری فرمود تو اگر مال خویشتن با او قسمت کنی تازه از خود نگذشتی و او را برخود ترجیح نهادهی، گاهی او را برخود برتری میدهی و از خود میگذری که از نیمه دیگر هم بوی بخشی.

۳- ابن عیین گفت که برخی از یاران ما نامه نوشتند و از ابی عبدالله (ع) چیزهایی پرسیدند و بمن دستور دادند که از وی درباره حقی که مسلمان بر برادر دارد بیرسم، من از او پرسیدم پاسخی نداد - چون آمدم که ویرا وداع کنم گفتم از شما پرسش کردم و پاسخی نشنیدم فرمود می ترسم کافر شوید همانا سخت ترین چیزیکه خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده سه خصلت است: نخست اینکه از خود درباره دیگران انصاف دهد بعدیکه در حق برادر خود چیزی را نپسندد مگر آنچه برای خود می پسندد. دیگر آنکه با برادر در مال برابری کند. سوم آنکه در هر حال خدا را بیاد آورد و این بگفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله نیست بلکه یاد خدا او را از ارتکاب حرام باز دارد.

۴- از ابی عبدالله پرسیدند حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود هفت حق است که همه بروی واجب است و اگر چیزی از آنها را ضایع سازد از دوستی و طاعت خداوند بیرون رفته و حق خدا را نگذاشته باشد. با امام گفتم فدایت کردم آنها چیستند فرمود ای معلی من باتو مهربانم می ترسم آنها را ضایع کنی و نگاه نداری و بدانی و بکار نبندی بدو گفتم توانائی جز بخدا نیست فرمود آسان ترین آن حقوق آنست که در باره مسلمان آنچه را که برای خود دوست میداری بخواهی و آنچه را که برای خود نمی پسندی براو هم نپسندی،

لنفسك . والحق الثاني : تجتنب سخطه ^١ - وتبتع رضاه (ص ٩) وتطيع امره . والحق الثالث : ان تعينه بنفسك - ومالك - ولسانك - ويدك - ورجلك . والحق الرابع [ان] تكون عينه و دليله - و مرآته - و قميصه . و الحق الخامس : لاتشبع - و يجوع ، ولا تروى - ويظماً ، ولا تلبس - ويعرى ^٢ والحق السادس : ان [لا] تكون لك امرأة - وليس لاختك امرأة ، ويكون لك خادم - وليس لاختك خادم ، [و] ان تبعث خادمك ^٣ «(ف)» ^٤ يغسل ثيابه - ويضع طعامه - ويمهد فراشه . والحق السابع : ان تبر قسمه - وتجيب دعوته - وتعود مريضه و تشهد جنازته ^٥ [و] ^٦ اذا علمت ان له حاجة - فبادره الى قضائها - لاتلجئه ^٧ [الى] ^٨ ان يسألكها ، ولكن بادره بمبادرة ^٩ - فاذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته - ^{١٠} «(و ولايته بولايتك)» ^{١١} .

٥ - ابن ابي عمير - عن مرزم - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ما قبح بالرجل ان يعرف اخوه حقّه - ولا يعرف حق اخيه .

ح = باب الا ^{١٢} (خ) ^{١٣} ، امرأة اخيه

١ - «(عن)» حفص بن غياث النخعي - يرفعه الى النبي صلى الله عليه - وآله ، قال : المؤمن امرأة اخيه - يميّط ^{١٤} عنه الاذى .

ط = باب اطعام الاخوان

١ - عن جعفر بن محمد - عن ابيه - عن آبائه - عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه - وآله : من اطعم مؤمناً من جوع ^{١٥} ، اطعمه الله من ثمار الجنة (ص ١٠) و من سقاه من ظمأ سقاه الله - من الرحيق المختوم - ومن كساه ثوباً لم يزل في ضمان الله مادام على ذلك المؤمن من ^{١٦} ذلك الثوب ^{١٧} (هدية او) ^{١٨} سلك ؛ والله لقضاء ^{١٩} حاجة

١ - بسخطه - آ - ج . ٢ - وهو عار . ب . ٣ - اي يبعد الاذى ويزيله ويندبه - وينجيه عنه . ٤ - من جوعه - ب . ٥ - المؤمن - د . ٦ - بقضاء - آ .

حق دوم اینکه از خشم وی پرهیزی و خوشنودی او را بخواهی و از وی فرمانبری. حق سوم اینکه با جان و مال و زبان و دست و پای خود بوی یاری کنی. حق چهارم اینکه دیده بان و راهنما و آئینه و جامه او باشی. حق پنجم اینکه با کرسنه بودن او سیرنشوی و با تشنگی او سیراب نگردی و با برهنه بودن او لباس نیوشی. حق ششم اینکه تا اوزن نگیرد تو زن نگیری. و اگر او را نوکری نباشد تو نوکری اختیار نکنی. باید نوکر خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوردنی او را بپزد و جامه خواب او را بگسرد. حق هفتم اینکه بسوگند او وفا کنی و درخواست او را بپذیری بیمار او را دیدار کنی و در جنازه او حضور یابی، و اگر بدانی که او را نیازی هست برای انجام آن بشتابی و او را ناگزیر نسازی که آنرا از تو بخواهد - بلکه تو او را پیشی گیری هر گاه این را بکار بستی دوستی خود را بدوستی او و دوستی او را بدوستی خود پیوند داده ای.

۵ - ابو عبد الله فرمود: برای مرد بسی زشت است که برادر او حق وی را بشناسد ولی او حق

برادری را نشناسد.

باب (۸) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است

۱ - پیغمبر فرمود: مؤمن آئینه برادر خود بوده آزار از او دور می سازد.

باب (۹) اطعام برادران

۱ - پیغمبر خدا فرمود: هر که مؤمن کرسنه را سیر کند خداوند وی را از میوه های بهشت

میخورداند، و هر که او را از تشنگی سیر آب کند خداوند ویرا از می مشکبو بنوشاند و هر که او را جامه بپوشاند - تاریشه و نخی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمان خدا خواهد بود، بخدا سوگند همانا بر آوردن حاجت

﴿١﴾ [أ] مؤمن افضل من صيام شهر - واعتكافه .

٢ - عن هشام بن الحكم - عن **ابى عبد الله عليه السلام** ، قال « (ان) » من احبّ الاعمال الى الله عزّ وجل ١ - ادخال السرور على المؤمن * و * * « (اشباع) » * جوعته وتنفيس كربته * « (ا) » * وقضاء دينه .

٣ - عن **ابى جعفر عليه السلام** * * (قال) * لأكلة اطعمها اخالى فى الله * [عزّ وجل] * احبّ الى من ان اشبع ٢ عشرة مساكين ، ولان اعطى اخالى فى الله عزّ وجلّ عشرة دراهم احبّ الى من * « (ان) » * اعطى مائة درهم للمساكين ٣ .

٤ - [و] عن ابى حمزة - قال : قال **ابو جعفر عليه السلام** ثلثة من افضل الأعمال : شبعة جوعة المسلم ، و تنفيس كربته ، و تكسوعورته .

٥ - وعن ابى حمزة عن **ابى جعفر عليه السلام** قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله * من اطعم ثلثة ٤ نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلث جنان ٥ * [فى] * ملكوت السماء [و] الفردوس ٦ و جنة عدن غرسها ربنا بيده .

٦ - عن ابى بصير قال ، قال **ابو عبد الله عليه السلام** * لان اطعم رجلاً ٧ من المسلمين احبّ الى * (من) * ان اطعم اُفقاً ٨ من الناس ، فقلت * « (و) » * ما الافق ؟ قال مائة الف او يزيدون .

٧ - (ص ١١) وعنه - عن **ابى عبد الله عليه السلام** ، قال : ذكر اصحابنا [الاخوان] فقلت : ما اتعدى ٩ - ولا اتعشى ١٠ الا ومعى ١١ اثنان - او ثلثة - او اقل - او اكثر ؛ فقال : **ابو عبد الله عليه السلام** فضلهم عليك اعظم ١٢ * [(من فضلك)] * عليهم ، فقلت : جعلت فداك ، كيف * و ١٣ انا اطعمهم طعامى - وانفق عليهم ١٤ مالى ، ويخدمهم خدمى واهلى ؟

-
- ١ - جل وعز - آ - ج - د . ٢ - اطعم - د . ٣ - فى المساكين - آ - ج - د .
 ٤ - ثلث - ب . ٥ - ثلاثة جنان - ب - ثلثة جنات - د . ٦ - الفردوس الاعلى - د .
 ٧ - رجل - ب . ٨ - افق - ب . ٩ - اتعدى - ب - د . ١٠ - اتعشى - آ .
 ١١ - معى منهم - د . ١٢ - افضل - ج . ١٣ - د - ١٤ - فيهم - ب .

مؤمن از یکماه روزه و اعتکاف برتر است .

۲- ابو عبدالله (ع) فرموده ما ناشاد نمودن مؤمن وسیر کردن وی و اندوه از وی بردن و ادای دین او از محبوبترین کارها نزد خداوند بزرگ است .

۳- ابو جعفر ع فرمود : لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بیشتر دوست میدارم تا ده گدا را سیر کنم ، و ده درهم ببرادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم بگدایان ببخشم .

۴- نیز فرمود : سه چیز از بهترین کارهاست مسلمان گرسنه را سیر نمودن و غم از وی زدودن و او را از برهنگی پوشاندن .

۵- پیغمبر فرمود : هر که سه تن از مسلمانان را بخوراند خداوند از طعام سه بهشت بدو خوراند : ملکوت آسمان ، و فردوس ، و باغ عدن که خداوند آنرا بدست قدرت خود کاشت .

۶- ابو عبدالله ع فرمود : یکتن مسلمانرا ^{۱۱} اطعام کنم بهتر میدانم که گروهی از مردم را بخورانم . گفتم گروه چیست ؟ فرمود : صد هزار یا بیشتر .

۷- راوی گفت : نزد ابی عبدالله ع یادی از یاران مآشد ، من گفتم ناهار نمی شکنم و شام نمی خورم مگر اینکه دو یاسه تن یا کمتر یا بیشتر از آنان با من باشند پس فرمود : برتری آنان بر تو بیشتر است از برتری تو بر آنها ، گفتم فدای توشوم چرا ! با اینکه من از خوردنی خود بآنها میخورانم و از مال خود بآنها می بخشم و عیال خویش را بخدمت آنها می گمارم ، فرمود آنان هنگامی که بر تو وارد شدند روزی فراونی برای تو آوردند و بیرون که رفتند با آمرزش تو رفتند .

قال : انهم اذا دخلوا عليك [☆] (دخلوا عليك) [☆] برزق كثير ، و اذا خرجوا اخرجوا [☆] [ب] [☆] المغفرة لك .

ي = باب تلقيم الاخوان

١ - عن داود الرقي عن رباب ^١ امراته ، [☆] (قا) «ت» [☆] اتخذت خبيصاً - فأدخلته على ابي عبد الله عليه السلام وهو يأكل ، فوضعت الخبيص بين يديه وكان ^٢ يلقم اصحابه [☆] (فسمعه يقول) [☆] من لقم [⊗] مومنًا ^٣ لقمة [☆] «(حلاوة)» [☆] صرف ^٤ الله [☆] [عنه] ^٥ ، مرارة يوم القيامة .

يا = باب «نصيحة» الاخوان

١ - عن عبد الله بن ابراهيم الغفاري ^٦ - عن جعفر بن ابراهيم - عن جعفر بن محمد عليه السلام ، قال : سمعته يقول : اكثر وامن الاصدقاء في الدنيا ، [☆] (فانهم) [☆] ينفعون في الدنيا - والآخرة : أما لدنيا فحوائج يقومون بها ، وأما الآخرة فان اهل جهنم قالوا فما ^٨ لنا من شافعين ، ولا صديق حميم .

يب = باب استفادة الاخوان

١ - [عن] احمد بن ادريس - عن احمد بن محمد عن بعض (ص ١٢) اصحابنا ^٩ ، قال : قال ابو عبد الله [☆] «(عليه السلام استكثر وامن الاخوان - فان لكل مؤمن دعوة مستجابة وقال)» [☆] استكثر وامن الاخوان فان لكل مؤمن شفاعة ؛ وقال اكثر وامن مواخاة المؤمنين فان لهم ^{١٠} عند الله يدأ يكافهم بها يوم القيمة .

٢ - محمد بن يزيد قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : من استفاد اخافى الله فقد استفاد بيتاً في الجنة .

١ - رباب - ظ - رباب - ب - عن رباب عن - د . ٢ - فكان - آ - ج .

٣ - لقمة - ب . ٤ - صرفه - ج . ٥ - بها - د . ٦ - الغفاري - ب .

٧ - من - آ - ج - د . ٨ - ما - ب . ٩ - اصحابه - آ - ج . ١٠ - له - ب .

باب (۱۰) خورائیدن برادران

راوی گفت حلوانی از خرما و روغن باخود گرفتم و نزد ابی عبدالله ع بردم و او غذا میخورد آنرا در جلو وی گذاردم بیاران خویش میخورانید و شنیدم که میگفت هر که لقمه شیرینی بمؤمنی بخوراند خداوند تلخی روز قیامت را از وی دور سازد .

باب (۱۱) سودمندی برادران

۱- جعفر بن محمد م فرمود : درد دنیا دوست بسیار گیرید چه آنها درد دنیا و آخرت سودمندند ؛ درد دنیا بکارها میرسند و در آخرت دوزخیان میگویند ما را شفاعت کنندگان و دوست صمیمی نیست .

باب (۱۲) انتفاع برادران

۱ - ابو عبدالله ع فرمود : برادر فراوان گیرید زیرا هر مؤمنی را دعائی است مستجاب ،
و « : برادر بسیار گیرید زیرا هر مؤمن را شفاعتی است
« : بسیار با مؤمنان پیمان برادری بندید زیرا آنان در پیش خدا حقی دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند .
۲- امام رضا م فرمود : هر که برادری دینی بدست آرد خانه ای در بهشت بچنگ آورده باشد .

يج - باب المؤمن اخو المؤمن

١ - عن فضيل بن يسار* (قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : المسلم لا يظلمه ولا يخذله .

٢ - وعنه - عن ابي بصير* قال : سمعت ابا عبد الله* (عليه السلام) يقول : المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئاً^٢ منه - وجد الم ذلك في سائر جسده وارواحهم امن* روح واحدة^٣ ، وان روح المؤمن لاشداً^٤ اتصالاً* (بروح الله) * من اتصال شعاع الشمس بها ، و دليله ، لا^٥ يحزنه - ولا يظلمه - ولا يغتابه * ولا يعده عدة فيخلفه .

يد - باب افادة الاخوان بعضهم بعضا

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : المؤمنون^٦ خدم - بعضهم لبعض ، قلت : وكيف يكون خدماً^٧ بعضهم لبعض ، قال يفيد بعضهم بعضا - (الحديث)*
يه - باب هجر الاخوان

١ - عن داود بن كثير ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : (ص ١٣) قال ابي قال : رسول الله صلى الله عليه و آله ايما مسلمين^٨ تهاجر افمكثا ثلثالا يصطلحان^٩ الا كانا خارجين من الاسلام ، ولم يكن بينهما ولاية فأيهما سبق^{١٠} الى كلام اخيه كان السابق الى الجنة يوم الحساب .

يو - باب استباحاش الاخوان بعضهم من بعض

١ - عن يونس بن عبد الرحمن - عن كليب بن معوية ، قال : سمعته يقول : ما ينبغي للمؤمن ان يستوحش الى اخيه فمن دونه ، المؤمن عزيز^{١١} في دينه .

١ - اخ - ب - د . ٢ - اشتكى شئ - ب . ٣ - نور واحد - ب - د . ٤ - لم - ب . ٥ - لا يغتبه - آ - ج . ٦ - المؤمن - ب . ٧ - خدم - آ - ج - د . ٨ - مسلم - ب . ٩ - لا يصلحان - ب . ١٠ - سبق - آ - ج - د . ١١ - لبعض - آ - ج - د .

باب (۱۳) مؤمن برادر مؤمن است

۱ - ابو عبد الله ع فرمود : مسلمان مسلمان را برادر است و ستم بروی نمیکند و از وی فرو گذار نکند .

۲ - نیز فرمود : مؤمن برادر مؤمن است چون يك تن که اگر یکی از اندام آن بدرد آید دیگر اعضا نیز رنج می بینند جانهای مؤمنان از يك روح است و جان مؤمن با روح خدا پیوسته تر است از شعاع آفتاب با خود آن . مؤمن راهنمای مؤمن است و با او خیانت نمیکند و ستم بر او روا نمیدارد از وی غیبت نمیکند و باوی خلاف وعده نمیکند .

باب (۱۴) سود رساندن برادران یکدیگر

۱ - ابو عبد الله (ع) فرمود : مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند گفتیم چگونه یکدیگر را خدمت میکنند فرمود یکدیگر را سود میرسانند .

باب (۱۵) دوری کردن برادران از یکدیگر

۱ - پیغمبر خدا فرمود : دو تن مسلمانیکه از یکدیگر دوری گزینند و سه روز بگذرد ، آشتی نکنند مگر آنکه از مسلمانی بیرون رفته باشند و میان آنها دوستی نباشد ، پس هر يك که در سخن گفتن با برادر خویش بیشی گیرد در روز شمار هم بیشتر بیهشت خواهد رفت .

باب (۱۶) هراس برادران از یکدیگر

۱ - معصوم فرمود : سزاوار نیست که مؤمن از برادر خویش بهراسد (؟) مؤمن در دین خود عزیز است

يز - * باب محبة الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال : قد يكون حب في الله ورسوله ، وحب في [في] * الدنيا ، فما كان في الله - ورسوله فتوابعه على الله وما ٢ * « (كان) » * في الدنيا فليس بشئ .

٢ - وقال ابو جعفر عليه السلام : لو ان رجلاً احب رجلاً في الله لانا به الله على حبه ، وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار ، ولو ان ٣ رجلاً ابغض رجلاً في الله لانا به على بغضه ايّاه - وان كان المبغض ٤ في علم الله من اهل الجنة .

٣ - [و] عن ابي جعفر عليه السلام ، قال : اذا اردت ان تعلم ان فيك خيراً فانظر الى قلبك ، - فان كان يحب اهل طاعة الله - ويبغض اهل معصيته - ففك خير ، والله يحبك ؛ وان كان يبغض اهل طاعة الله * و يحب اهل معصيته فليس فيك خيراً ٦ والله يبغضك ، والمرء مع من احب .

٤ - عن عبد الله (ص ١٤) * [بن] « (١١) » * قسم الجعفرى قال : سمعت ابا عبد الله * « (عليه السلام) » يقول : حب الأبرار للأبرار ثواب للأبرار « (و حب الأبرار ٧ للأبرار فضيلة للأبرار) » و حب الفجار للأبرار زين ٨ للأبرار ، و بغض الأبرار للفجار ٩ * « (خزي للفجار) » * .

٥ - عن حمران بن اعين - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : له : يا حمران * ان الله ١٠ عمود امن زبرجدا علاه معقود بالعرش - واسفله في تخوم الارضين السابعة ، عليه سبعون الف قصر على كل قصر * « (سبعون) » * الف مقصورة * « (في ١١ كل مقصورة) » * سبعون الف حورا * « [ع] » * قد اعد الله * « [ذلك] » * للمتحايين في الله والمبغضين في الله .

١ - تعبه الاخوان - ب . ٢ - فما - ب . ٣ - كان - ب - د . ٤ - البغض - آ - ج . ٥ - طاعته - ب . ٦ - خيرا - آ - ج . ٧ - كذا و لعل المواب : بغض الفجار ، كما في . بعض المراجع . ٨ - فضيلة - د . ٩ - الفجار - آ . ١٠ - الله خلق - ب . ١١ - على - د .

باب (۱۷) دوستی برادران

۱- ابو عبدالله فرمود: گاهی دوستی برای خدا و پیغمبر است و گاهی برای دنیا دوستی که در راه خدا و پیغمبر باشد پاداش آن با خداست و اگر برای دنیا باشد چیزی نیست.

۲- ابو جعفر فرمود: هرگاه مرد برای خدا کسی را دوست بدارد خداوند باین دوستی او پاداش میدهد اگرچه آن دوست در علم خدا از دوزخیان باشد و هرگاه برای خدا او را دشمن بدارد خداوند بهمین دشمنی او پاداش میدهد اگرچه آن دشمن پیش خدا از بهشتیان باشد.

۳- نیز فرمود: هرگاه میخواهی بدانی که در تو خیری هست بدل خویش بشکر اگر فرمانبران خدا را دوست و نافرمانان خدا را دشمن می‌دارد پس در تو خیری هست و خدا هم تو را دوست میدارد و اگر پیروان خدا را دشمن است و نافرمانان را دوست پس در تو خیری نیست و خدا با تو دشمن است و مرد با آنکسی است که دوست میدارد.

۴- ابو عبدالله (ع) فرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای نیکان ثواب است و دشمن داشتن بدان نیکان را فضیلت نیکان است دوست داشتن بدان نیکان را زینت نیکان است و دشمن داشتن نیکان بدان را خواری بدانست.

۵- ابو عبدالله بحمران فرمود: ای حمران: خدایرا ستونی است از زبرجد که بالای آن برش بسته پائین آن در زیر زمین های هفتگانه می‌باشد و بر آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی هفتاد هزار خانه قرار دارد و در هر خانه هفتاد هزار حوری می‌باشد که آنها را خداوند برای کسانی که دوستی و دشمنی آنها در راه او است آماده ساخته است.

يح - باب ثواب التبرع في وجوه الاخوان

١- «(قال)» [☆] قال ابو الحسن الرضا عليه السلام: من خرج في حاجة - ومسح وجهه بماء الورد لم يرهق وجهه قطر - ولا ذلة - ومن شرب من سؤراخيه المؤمن يريد بذلك التواضع ادخله الله الجنة البتة ، ومن تبرع في وجه اخيه المؤمن كتب الله له حسنة ، ومن كتب الله له حسنة لم يعذبه .

٢- عن جابر بن يزيد - عن ابي جعفر عليه السلام ، قال : تبرع [☆] «(١١)» [☆] رجل في وجه اخيه حسنة ، وصرفه ^١ القذا ^٢ عنه حسنة ، وما عبد الله بشي احب اليه من ادخال السرور على المؤمن .

٣- عن ابي عبد الله عليه السلام [☆] قال [☆] . من اخذ عن ^٣ وجه اخيه (ص ١٥) المؤمن قذا كتب [☆] الله ^٤ له عشر حسنات ، ومن تبرع في وجه اخيه كانت له حسنة .

يط - باب «(ثواب)» قضاء حوائج الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من ذهب مع اخيه في حاجة قضاها اولم يقضاها ، كان كمن عبد الله .

٢- عن المفضل - عن ابي عبد الله عليه السلام : قال قال لي يا مفضل : اسمع ما اقول لك ، واعلم انه الحق واتبعه ^٥ - واخبر به عليّة اخوانك ، قلت : وما عليّة اخواني؟ قال : الراغبون في قضاء حوائج اخوانهم ، [☆] قال ^٤ : «(ثم قال)» ومن قضى لأخيه المؤمن حاجة ، قضى الله له يوم القيمة مائة الف حاجة ، من ذلك اوله الجنة له ^٦ ، ومن ذلك ان يدخل له قرابته - ومعارفه - واخوانه الجنة - بعد ان لا يكونوا انصبا ^٧ ، فكان مفضل اذا سأل ^٨ الحاجة اخاً من اخوانه ، فقال ^٩ له اما تشتهي ان تكون من عليّة الاخوان .

١ - صرفه - آ - ج . ٢ - الغذاء - ج . ٣ - اخذني - آ - ج - اخذني - د . ٤ - د - . . .
٥ - تبرع - آ - ج . تنعبه - د . ٦ - من اول ذلك الجنة - ب .
٧ - لا يكون ناصبا - آ - ج - د . ٨ - سئل - ب - د . ٩ - قال - د .

باب (۱۸) ثواب خوشروئی با برادران

۱ - امام رضا (ع) فرمود: هر کس بی کاری برود و روی خویش را گلاب زند، بار خواری بر چهره وی ننشیند، و هر که از نیم خورده برادر مؤمن بخورد و از آن فروتنی خواهد خداوند ویرا ببهشت خواهد برد، و هر که بروی برادر مؤمن خویش لب خند زند خداوند برای وی پاداشی بنویسد و هر که خداوند برایش حسنه نوشت عذابش نخواهد کرد.

۲ - ابو جعفر (ع) فرمود: تبسم بر روی مؤمن نیکی است، و گرد از وی دور ساختن خوبی است و هیچ عبادتی از دلخوش کردن مؤمن نزد خدا بهتر نیست.

۳ - ابو عبدالله (ع) فرمود: هر که از چهره برادر مؤمن گردی گیرد خداوند بزرگوار برای وی ده پاداش بنویسد و هر که بروی مؤمن لب خند زند مزدی خواهد داشت.

باب (۱۹) - ثواب رسیدگی بکارهای برادران

۱ - ابو عبدالله (ع) فرمود: هر که با برادر خویش بی کاری رود خواه انجام گیرد و خواه انجام نگیرد چنانست که خدا ایراستیده باشد.

۲ - ابو عبدالله (ع) فرمود: ای مفضل: آنچه گویم بشنو و بدان که راست است و آنرا بکار بند و ببردان ارجمندت بگو؛ گفتم برادران ارجمند کیانند؟ فرمود: آنانکه رسیدگی بکارهای برادران را خواهند نمود. سپس فرمود: هر کس يك حاجت برادر مؤمن خویش را بر آورد خداوند در روز قیامت صد حاجت از وی بر آورده سازد که نخستین آنها بهشت است؛ دیگر آنکه نزدیکان و آشنایان و برادران او را ببهشت ببرد ولی باین شرط که ناصبی نباشد. از آن پس مفضل از هر برادری از برادران خویش که کاری میخواست بدو میگفت مگر نمیخواهی از برادران ارجمند بشمار آیی؟

٣ - عن **ابى عبد الله** عليه السلام قال : قضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان^١ الف فرس في سبيل الله .

٤ - عن **ابى حمزة الثمالي** - عن **ابى عبد الله** عليه السلام ، قال : من قضى لمسلم حاجة كتب^٢ «(الله)» له عشر حسنات - ومحى عنه عشرين سيئات ، ورفع له عشر درجات (ص ١٦) واطله الله في ظل^٣ «(يوم)» لا ظل الا ظله .

٥ - عن **جعفر بن محمد عليه السلام** ٢ - عن **ابيه** عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله [قال الله تعالى] : المؤمنون اخوة ، يقضى بعضهم حوائج بعض ، [و] اقضى^٣ حوائجهم يوم القيمة .

٦ - عن **ابى عبد الله** عليه السلام . قال : يؤتى بعبد يوم القيمة ليست له حسنة ، فيقال له : اذكر تذكر هل لك من حسنة ؟ قال : فيذكر فيقول يارب مالي من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مربى فطلب ماءً يتوضأ^٤ به ليصلى فاعطيته^٥ ، قال فيدعى بذلك العبد المؤمن فيذكر ذلك فيقول : نعم يارب مررت به فطلبت منه^٦ فاعطاني - فتوضأت^٧ - فصليت لك فيقول الرب تبارك - و تعالى : قد غفرت لك ، ادخلوا عبد^٨ «(ي)» الجنة .

٦ - عن **ابى جعفر** عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله «عليه وآله»^٩ ان لله عباد^{١٠} [أ] يحكمهم في جنته قيل يا رسول الله ومن هؤلاء الذين يحكمهم الله في جنته ؟ قال : من قضى لمؤمن حاجة بينه [وبينه] .

ك - باب النهي عن مؤال الاخوان الحوائج

١ - عن **يونس** رفعه ، قال ، قال : **ابو عبد الله** «(عليه السلام)»^{١١} لا تسألوا اخوانكم الحوائج فيمنعواكم فتغضبون - وتكفرون .

١ حملان : المتاع واسباب السفر (مجمع البحرين) . ٢ - ١ - ٣ - اقضى - ب .

٤ - يتوضى - آ - ج - د . ٥ - آ - ج بلاؤه : قال فاعطيته . ٦ - منه ماء - ظ - حاشية : آ - ج .

٧ - توضيت - ب . ٨ - الجنة - ب - د .

۳ - ابو عبدالله ع فرمود : انجام کار مؤمن از آزاد کردن هزار برده و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا بهتر است .

۴ - نیز فرمود : هر کس حاجت مسلمان بر آورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه ویرا بلند کند و در روزی که سایه جز سایه خداوند نیست ویرا در زیر سایه خود پناه دهد.

۵ - پیغمبر خدا فرمود : که خداوند گفته مؤمنان برادر یکدیگرند و بکار همدیگر میرسند و روز قیامت من نیازمندی آنان را بر آورده خواهم ساخت .

۶ - ابو عبدالله ع فرمود : روز قیامت بنده ای را که هیچ نیکی نکرده میآورند و بدو میگویند بیندیش شاید مگر نیکی کرده باشی بیاد میآورد و میگوید پرورد گارا کار نیکی ازم سرتزد مگر اینکه فلان بنده مؤمن تو مرا دید و آبی ازم خواست تا وضو سازد و نماز گذارد و من آب باو دادم آنگاه همان بنده مؤمن را میآورند و می پرسند او هم بیاد میآورد و میگوید آری پرورد گارا او را دیدم و آب خواستم و بمن داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گذاردم خداوند بزرگوار میفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا ببهشت برید .

۷ - پیغمبر ص فرمود : خداوند بندگانی دارد در بهشت که ایشانرا حکم قرار میدهد ، پرسیدند آنها کیانند ؟ فرمود : کسیکه حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد .

باب (۲۰) - نهی درخواست کاری از برادران

۱ - ابو عبدالله ع فرمود : از برادران خویش حاجت نخواهید که مبادا نپذیرند و شما خشم گیرید و کافر شوید .

كـ = باب زيارة الاخوان

١ - عن بكر بن محمد الازدي (ص ١٧) قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول :
ما زار مسلم^١ اخاه في الله عز وجل الا ناداه^{*} «(الله)» عز وجل : ايها الزائر طبت ، وطابت
لك الجنة .

٢ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال : ثلاثة من خالصة الله عز وجل يوم القيمة
رجل زار اخاه في الله عز وجل فهو زوار الله^٢ «(عز وجل)»^{*} على الله ان يكرم زواره^٣ ،
و يعطيه ما سأل ؛ و رجل دخل المسجد فصلّى ثم عقب فيه انتظاراً^٤ للصلوة الاخرى
فهو ضيف الله عز وجل - وحقّ على الله ان يكرم ضيفه ، والحاج والمعتمر - فهما وفد
الله عز وجل - وحقّ على الله^{*} «(جل ذكره)»^{*} ان يكرم وفده .

٣ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال^{*} «(ل)»^{*} التواصل بين الاخوان^{*} [في الحضرة]^{*}
التزاور ، والتواصل بينهم في السفر التكاثر .

«(٤ - عن ابي حمزة الثمالي عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه لله
لا غير التماس موعد الله - وتنجز ما عند الله - وكلّ الله به سبعين الف ملك ينادونه ألا طبت
وطاب لك الجنة)»^{*} .

٥ - عن ابي حمزة الثمالي - عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من زار اخاه
بظهر^٥ المصر نادى مناد^٦ من السماء الا ان^٧ فلان^٨ بن فلان من زوار الله . قال سمعت
ابا عبد الله^{*} «(عليه السلام)»^{*} يقول : ما زار المسلم اخاه المسلم في الله الا ناداه الله عز وجل
ايها (ص ١٨) الزائر طبت وطابت لك الجنة .

٦ - عن معاوية بن^٩ عمار ، قال ، قال ابو^٩ عبد الله عليه السلام زراخاك في الله ،
فانما منزلة^{١٠} اخيك منزلة يدريك تدور هذه عن^{١١} هذه^{*} «(وهذه عن هذه)»^{*} .

١ - منكم - ب . ٢ - كذا في الاصل زور الله - حاشية - آ - ج . ٣ - زوره - آ - ج .
٤ - فعقب فيه انتظار الله - ب . ٥ - بظهر - ب . ٦ - مناد - ب . ٧ - فلانا - ب .
٨ - بن ابي - ب . ٩ - ابا - ب . ١٠ - بمنزلة - آ - ج . ١١ - من ب .

باب (۴۱) - دیدار برادران

- ۱- ابو عبدالله ع فرمود: هیچ مسلمانی بدیدار برادر خویش نمی‌رود مگر این‌که خداوند او را میخواند که ای دیدار کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.
- ۲- ابو عبدالله ع فرمود: سه کس در روز قیامت از خاصان خدا بشمار آیند: مردیکه برادر دینی خویش را دیدار کند که از زیارت کنندگان خدا است و اکرام آنان بر او واجب می‌باشد و هر چه بخواهد خداوند می‌دهد و مردیکه بمسجد درآید و در آن نماز کند و بانتظار نماز دیگر تعقیب بخواند که او میهمان خدا است و خدا را سزد که میهمان خویش را گرامی بدارد و کسانیکه حج یا عمره گذارند چه آنان وارد بر خدایند و شایسته است که خداوند ایشان را اکرام نماید.
- ۳- ابو عبدالله ع فرمود: ارتباط برادران باهمدیگر در حضر بدیدار است و در سفر به نامه نگاری
- ۴- ابو عبدالله ع فرمود: هر که تنها برای خدا و بامید وعده و بانتظار رسیدن بنعمتهای او برادر دینی خویش را دیدار کند خداوند هفتاد هزار فرشته براو می‌گمارد که ویرا بخوانند خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.
- ۵- ابو عبدالله ع فرمود: هر کس بیرون شهر برود تا برادر خویش را ببیند منادی از آسمان ندا می‌دهد فلان پسر فلان از زیارت کنندگان خدا است.
- ابو عبدالله ع فرمود: هیچ مسلمانی بدیدار برادر دینی خود در راه خدا نمی‌رود مگر آن‌که خداوند بدو میگوید ای زیارت کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.
- ۶- ابو عبدالله ع فرمود: برادر دینی خود را دیدار کن زیرا وی چون دست تو است و دستها هریک نگه‌دار دیگری می‌باشند.

٧ - عن ابي عبدالله عليه السلام ، [☆] قال [☆] من زار اخاه في الله جاء يوم القيمة يخطرين قباطي من نور لا يمر بشيء الا اضاء له حتى يقف بين يدي الله [تع] فيقول له [☆] « عز وجل » [☆] مرحباً ، فأذا قال له مرحباً اجزل له العطيّة .

٨ - عن ابي جعفر - عن ابيه عليهما السلام ، قال قال : رسول الله صلى الله عليه وآله سرسنين ^٢ برّ والديك ، سرسنة صل رحمك ، سرميلاً عد ^٣ مريضاً ، سرميلين شيع جنازة سر ثلاثة ^٤ اميال اجب دعوة سر اربعة اميال زر اخافى الله ، سر خمسة اميال انصر ^٥ مظلوماً ، سر ستة اميال اغث ملهوفاً ، و عليك بالاستغفار .

ك ب - باب العناية بالاخوان

١ - عن ابي عمران الحلبي قال : قال : ابو عبدالله عليه السلام ، احق من ذكر [☆] [ت] [☆] من اخوانك من لا ينساك ، واحق من عنيت به - من نفعه لك - و ضرره ^٦ على عدوك ، و احق من صبرت ^٧ عليه - من لا بد لك منه .

ك ج - باب مصافحة الاخوان

١ - عن اسحق بن عمار عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال : ان [الله عز وجل] لا يقدر احداً ^٨ قدره - و كذلك لا يقدر قدر نبيه ، و كذلك لا يقدر قدر [المؤمن] [انه] ليلقى اخاه في مصافحه ^٩ (ص ١٩) فينظر الله [☆] « عز وجل » [☆] اليهما والذنوب تحاط ^{١٠} عن وجوههما حتى يفترقا كما تحط ^{١٠} الريح الشديدة ^{١١} الورق عن ^{١٢} الشجر .

٢ - عن جابر قال ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذلقى ^{١٣} احداكم اخاه فليصافحه [☆] « (١) » [☆] يسلم عليه ، فان ^{١٤} الله اكرم بذلك الملائكة فاصنعوا بصنع الملائكة .

- | | | | | |
|---|---------------------|-----------------------|--------------------|---------------------|
| ١ - اجزك الله - آ - ج . اجزل الله - د . | ٢ - سنينا - آ - ج . | ٣ - اعد - آ - ج - د . | ٤ - ثلاث - ب . | ٥ - انصره - آ - ج . |
| ٦ - ضروره - ب . | ٧ - صبرت - ب . | ٨ - كذا والظ : احد . | ٩ - في صاحفه - ب . | ١٠ - تحات - ب . |
| ١١ - السيدة - ب . | ١٢ - من - د . | ١٣ - لقا - ب . | ١٤ - وان - ب - د . | |

ابوعبدالله ع فرمود : کسیکه در راه خدا بیدار برادر دینی خویش برود روز قیامت شادمان و اعجاب زده و لباسی از نور مانند پوشاک کتانی مصری در بر کرده میآید، و بهر جائیکه بگذرد تابشی پیرامون او را روشن میسازد تا اینکه در پیشگاه خداوند میایستد و خداوند بدو میگوید زه زه و در این هنگام عطایای فراوانی از طرف خدا بدو میرسد .

۸ - پیغمبر فرمود : سالها راه را بیما و بیدر و مادر نکوئی کن و راه یکسال را برو و خویشاوندان را دل بدست آر و برای عیادت بیمار اگر یک میل راه هم بود برو و دو میل راه را بسیر و از تشییع جنازه بازمان و برای اجابت دعوت از بیمودن سه میل مسافت دریغ مکن و در دیدار برادر دینی چهارمیل راه را مانع مدان . برای دادرسی ستمدیدگان پنج میل هم شد بیما و شش میل راه برو و غمدید را یاری کن و تورا باید که آمرزش بخواهی .

باب (۲۲) توجه بپراادران

۱- ابوعبدالله ع فرمود : برادریکه تورا از یاد نمیرد بیشتر میسزد که از وی یاد آری ، و آنکه تورا سودمند است و بدشمنت زیان بخش شایسته تر است که بدو توجه کنی و آنکه از وی ناگریزی سزاوارتر است که در برابرش شکبیا باشی .

باب (۲۳) دست دادن با برادران

- ۱- ابوعبدالله ع فرمود : همانا کسی قدر خدا و پیغمبر را نمی داند و قدر مؤمن را هم نخواهد دانست زیرا مؤمن برادرش را می بیند و با وی دست میدهد و خداوند بدانها مینگرد و تا از هم جدا نشوند گناهان آنها میریزد چون بر گهائیکه در اثر تند باد از درخت میریزد .
- ۲- پیغمبر فرمود : اگر کسی از شما برادر خویش را ببیند دست دهد و سلام گوید چه خداوند فرشتگان را باین خصلت امتیاز داد پس عمل آنانرا بکار بندید .

كـد - باب ادخال السرور على المؤمن

١ - عن خلف بن حماد يرفع الحديث الى احدهما عليه السلم ، قال لا يرى احدكم ان [☆] « (١) » [☆] ادخل السرور على اخيه انه ادخله عليه فقط ، بل والله علينا ، بل والله على رسول الله صلى الله عليه وآله .

٢ - عن عبد الله بن الوليد الوصافي ^١ ، قال : سمعت ابا جعفر [☆] [عليه السلم] [☆] يقول فيما ناجاه الله به عبده موسى قال : ان لى عبداً ايدهم جنتى ، و احكمهم فيها ، قال : يارب ومن [هم] هؤلاء ، الذين تبيخهم جنتك ، وتحكمهم [☆] « (فيها) » [☆] ؟ قال : من ادخل على مؤمن سروراً .

٣ - عن جعفر بن محمد [ع] عن علي بن الحسين ^٢ عليهما السلم [☆] ، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان ^٣ احب الاعمال الى الله تعالى ادخال السرور على المؤمن .

٤ - عن جميل - و غيره عن ابي عبد الله عليه السلم ، قال سمعناه يقول : ان ^٣ من احب الاعمال الى الله تعالى ادخال السرور على المؤمن .

٥ - [☆] « (لوط (ص ٢٠) بن اسحق) » [☆] [عن ابي عبد الله ع] عن ابيه - عن جده ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله « (عليه وآله) » ، ما من عبد يدخل على اهل بيت سرور [☆] « (١) » [☆] الا خلق الله من ذلك السرور خلقا يجيئه يوم القيامة كلما مرت شديدة يقول يا ولى الله لا تخف ، فيقول : من انت فلوان الدنيا كانت لى ما رايتها لك شيئاً ؟ فيقول : انا السرور الذى ادخلته على آل فلان .

٦ - عن صفوان بن مهران الجمال ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول : [⊗] ان ممّا ^٤ يحب الله من الاعمال ادخال السرور على المؤمن .

١ - الرضا فى - ب . ٢ - ابن - ب . ٣ - نه - ب .

٤ - انما - ب .

باب (۲۴) شاد کردن مؤمن

- ۱ - معصوم فرمود: کسیکه مؤمنی را شاد ساخت گمان نبرد که تنها او را مسرور کرد بلکه بخدا سوگند مارا و بلکه رسول خدا را هم خورسند نمود .
- ۲ - ابو جعفر (ع) فرمود: خداوند متعال بابتدای خویش موسی مناجات کرد و از جمله بدو فرمود: مرا بند گانیست که بهشت را بر آنها رواداشتم و آنانرا در بهشت حکم قرار خواهم داد موسی پرسید: کیانند؟ فرمود: آنانکه مؤمنی را شاد سازند .
- ۳ - پیغمبر فرمود: بهترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنان است .
- ۴ - ابو عبدالله فرمود: یکی از محبوبترین کارها نزد خدا مسرور ساختن مؤمن است .
- ۵ - پیغمبر فرمود: بنده ای نیست که خاندان مؤمنی را شاد کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوق میآفریند که نزدش میآید و هر گاه سختی بیند بدو میگوید ای دوست خدا مترس ، از وی میترسد کیستی اگر دنیا از آن من بود آنرا سزاوار تو نمیدانستم پاسخ میدهد من همان شادی هستم که در دل فلان داخل کردی .
- ۶ - ابو عبدالله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند دوست میدارد شاد کردن مؤمن است .

٧ - عن الربيع بن صبيح رفع الحديث الى النبي صلى الله عليه وآله : من لقي اخاه بما يسره ليسره سره الله يوم يلقاه ، ومن لقي اخاه بما يسوؤه ليسوؤه اساءه الله . وبعده يوم القيمة .

٨ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال : من ادخل على اخيه سرور « (أ) » اوصل ذلك والله الى رسول الله صلى الله عليه وآله ، ومن اوصل سرورا الى رسول الله صلى الله عليه وآله اوصله الى الله ، ومن اوصل « (والله) » الى الله حكمه الله والله يوم القيمة في الجنة .

٩ - عن ابي حمزة الثمالي قال : سمعت ابا جعفر [ع] يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، من سر مؤمناً فقد سرنى ومن سرني فقد سرائه .

كه - باب البخل على الاخوان

(ص ٢١) ١ - عن الرضا عليه السلام انه قال : قال علي بن الحسين « (عليهما السلام) » انني لاستحي من ربي ان ارى الاخ من اخواني فاسأل الله له الجنة . وابتخل عليه بالدينار . والدرهم ، فاذا كان يوم القيمة قيل : لى لو كانت الجنة [لك] لكنت بها بخل . وابتخل . وابتخل .

كو - باب الشكوى الى الاخوان

١ - عن الحسن بن راشد ، قال : قال « (لى) » ابو عبد الله عليه السلام : يا حسن اذا نزلت بك نازلة فلا تشكها الى احد من اهل الخلاف ، فانك ان فعلت ذلك شكوت ربك ، ولكن اذا كرها لبعض اخوانك ، فانك لن تعدم خصلة من اربع : اما تقويه بمال واما معونة بجام ، واما مشورة برأى ، واما دعوة مستجابة ، يا حسن

١ - اوصل - د . ٢ - وقد - ب .

٣ - كان - ب . ٤ - لاستحيى - د . ٥ - فى الدينار - ب . ٦ - الشكوان - ب . ٧ - لو - ب .

٨ - لم - ب . ٩ - كذا فى النسخ الثلث والظ : تقوية كما فى : د .

۷ - پیغمبر فرمود : کسیکه مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد روز قیامت خداوند هم او را مسرور میکند و اگر برای غمگین کردن او از وی دیدار کند روز قیامت خداوند او را مغموم میکند و دور میسازد .

۸ - ابو عبدالله (ع) فرمود : کسیکه برادر خویش را شاد سازد بخدا سوگند پیغمبر خدا را شاد ساخت ، و کسیکه پیغمبر را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند بخدا سوگند که روز قیامت خدا او را در بهشت حکم خواهد ساخت .

۹ - پیغمبر فرمود : هر که مؤمنی را شاد کرد مرا مسرور ساخت و هر که مرا خورسند نمود خدا را شاد ساخت .

باب (۴۵) بخل بر برادران

۱ - علی بن الحسین (ع) فرمود : من از خدای خود شرم میبرم که یکی از برادرانم را بینم و از خد برای وی بهشت بخواهم ولی از دینار و درم هم بروی دریغ کنم روز قیامت که شود بمن خواهند گفت که اگر بهشت از آن تو می بود بیشتر بآن بخل می ورزیدی .

باب (۴۶) - شکایت بردن پیش برادران

۱ - ابو عبدالله (ع) بحسن بن راشد فرمود . ای حسن : اگر تو را مشکلی پیش آمد نزد مخالفان بشکایت مرو چه اگر چنین کنی از خدا شکایت کرده ای بلکه درد خود را بیکی از برادران بگوزیرا از چهار خصلت بیرون نخواهی بود یا اینکه بمال تو را کم میکنند یا بجاه و مقام تو را یاری میکنند و یا بمشورت درباره تو رای میدهند و یا دعائی خواهند کرد که بر آوردنی است . ای حسن :

اذا سألت مؤمناً حاجة فهي له المعاذير قبل ان يعذر^١ ، فان اعتذر فاقبل عذره ،
وان^٢ ظننت ان الامور على خلاف ما قال ؛ واذا سألت منافقاً حاجة^٣ فلا تقبل عذره^٤ .
وان عرفت عذره .

كز - باب ثواب من فرح اخاه

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، من فرح مسلماً خلق الله من ذلك الفرح^٥ صورة
حسنة تقيه آفات الدنيا - وأهوال الآخرة تكون معه في الكفن^٥ - والحشر - والنشر
حتى (ص ٢٢) توقفه بين^٦ يدي الله ، فيقول له من انت ؟ فوالله لو اعطيتك^٧ [الدنيا] لما
كانت عوضاً لما قدمت لي به - فيقول : انا الفرح الذي ادخلته على اخيك في دار الدنيا .

كح - باب لقاء الاخوان بما يسوءهم

١ - عن الربيع بن صبيح رفع الحديث الى النبي صلى الله عليه وآله ، قال :
من لقي اخاه بما يسوءه^٨ ليسوءه^٩ اساءه بعدما يلقاه .

كط - باب بر الاخوان

١ - عن درست الواسطي ، قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : ان المؤمن
اذا مات ادخل^{١٠} معه في قبره ست مثال فابهاه^{١١} صورة واحسنه^{١٢} «(هه)»^{١٣} وجهاً واطيبه^{١٤}
ريحاً ، واهياًه^{١٥} هيئة^{١٦} عند رأسه ، فان اتى^{١٧} [منكر - ونكير]^{١٨} من قبل يديه منعت التي
بين يديه ، وان اتى من خلفه منعت التي من خلفه ، وان اتى عن^{١٩} يمينه منعت التي
عن يمينه ، وان اتى من^{٢٠} يساره - منعت التي عن يساره^{٢١} «(وان اتى من عند رجله منعت
التي عند رجله)»^{٢٢} . وان اتى من عند رأسه منعت التي^{٢٣} عند رأسه ، قال : فيقول له^{٢٤}

١ - تعتذر - آ - ج - يعتذر - د . ٢ - اقبل عذره فان - ب . ٣ - محنة - آ - ج - فحنته - د .
٤ - الفرج - آ . ٥ - في القبر - ط - حاشية - آ - ج . ٦ - في - ب .
٧ - ب . ٨ - دخل - ب . ٩ - فابهاه - آ - ج - د . ١٠ - امييهن هيئة - ب ؛
١١ - من - ب ؛ ١٢ - عن - ب ؛ ١٣ - التي من - ب ؛

هرگاه از مؤمن حاجتی خواستی بیش از آنکه بهانه بیاورد برای وی بهانه هائی بیندیش و اگر پوزش خواست از وی بپذیر و اگر چه گمان کنی که امر برخلاف گفته او است و اگر بمنافق حاجتی بردی عذرش را نپذیر اگر چه بهانه او را تصدیق کنی .

باب (۴۷) ثواب کسیکه برادرش را شاد کند

۱- ابو عبد الله فرمود : کسیکه برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو ببافریند که ویرا از سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت نگهداری کند و با او در گور و حشر و نشر می باشد تا اینکه ویرا نزد پروردگار برساند آنگاه مؤمن بدو میگوید کیستی بخدا سوگند اگر دنیا را بتو میدادم پاداش کمکی که بمن کردی نمی شد پاسخ میدهد که من همان شادی هستم که در دنیا بدل برادر خویش وارد کردی .

باب (۴۸) دیدار برادران و رنجاندن آنان

۱ - پیغمبر ص فرمود هر که برادر خود را دیدار کند تا ویرا رنجه سازد از او بدی خواهد دید .

باب (۴۹) نیکی ببرادران

۱- ابو عبد الله فرمود : مؤمن کاهیکه بمیرد شش پیکر بگور او در آیند آنکه صورتی درخشانتر و روئی زیباتر و بوئی خوشتر و ساختی نیکوتر دارد بالای سر وی قرار میگیرد و اگر نکیر و منکر بخواهند از جلو بمؤمن در آیند پیکریکه در جلو است آنها را مانع میشود و اگر بخواهند از پشت یا راست یا چپ یا از پیش یا و یا از بالای سر در آیند آنکه در پشت یا راست یا چپ یا جلو و یا بالای سر قرار گرفته مانع میگردد : آنگاه پیکریکه نیکو روی تر و خوشبو تر و زیباتر است بدیگران میگوید

لَتَمَيَّنَ مِنْ أَحْسَنَهُنَّ صُورَةً وَأَطْيَبَهُنَّ رِيحاً^١، وَاهْيَأَهُنَّ هَيْئَةً^٢ [مِنْ] * أَنْتَنَ؟ جَزَاكَ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا^٣، قَالَ: «(فَ)» تَقُولُ الَّتِي بَيْنَ يَدَيْهِ أَنَا الصَّلَاةُ، وَتَقُولُ الَّتِي مِنْ خَلْفِهِ أَنَا الزَّكَاةُ وَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَمِينِهِ (ص ٢٣): أَنَا الصِّيَامُ، وَتَقُولُ الَّتِي عَنْ يَسَارِهِ أَنَا الْحَجُّ، وَتَقُولُ الَّتِي عِنْدَ رِجْلَيْهِ أَنَا بَرَّةَ بَاخَوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ^٤، فَيَقْلِبُنَّ لَهَا مِنْ أَنْتَنَ؟ فَأَنْتَ أَحْسَنُنَا صُورَةً - وَ أَطْيَبُنَا رِيحاً - وَاهْيَأُنَا هَيْئَةً^٥ * «(فَ)» تَقُولُ: أَنَا الْوَلَايَةُ لِمُحَمَّدٍ - وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

٢ - عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ مِمَّا خَصَّ اللَّهُ بِهِ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَعْرِفَهُ بَرًّا خَوَانَهُ، وَأَنْ قَلَّ، فَلَيْسَ^٦ بِالْبَرِّ بِالْكَثْرَةِ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ^٧ يُؤْمِنُونَ^٨ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ثُمَّ قَالَ: وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، وَمَنْ عَرَّفَهُ اللَّهُ ذَلِكَ * [فَقَدْ] * أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَوْفَاهُ أَجْرَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ، بِغَيْرِ حِسَابٍ، ثُمَّ قَالَ^٩: يَا جَمِيلُ ارْوُ هَذَا^{١٠} الْحَدِيثَ لِأَخْوَانِكَ فَإِنَّ فِيهِ تَرْغِيبًا^{١١} لِلْبَرِّ.

ل = باب السعي في حوائج الإخوان

١ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ * «(عَلَيْهِ السَّلَامُ)» * قَالَ: مَشَى الْمُسْلِمُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا بِالْبَيْتِ^{١٢}.

٢ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ [ع] قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ * «(تَعَالَى)» * [إِلَى] [مُوسَى] [ع] أَنَّ مَنْ عَادَى لِمَنْ يَتَقَرَّبُ بِالْحَسَنَةِ، فَأَحْكَمَهُ فِي الْجَنَّةِ؛ فَقَالَ: مُوسَى يَا رَبِّ مَا تَلِكِ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ يَمْشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ قَضِيَّتَ أَوْ لَمْ تَقْضَ.

٣ - عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ^{١٣} الْحَذَّاءِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ^{١٤} عَلَيْهِ السَّلَامُ: (ص ٢٤) مَنْ

-
- ١ - أَطْيَبَ بِهِمْ - ب . ٢ - أَهْيَأَهُنَّ هَيْئَةً - ب . ٣ - عَنْهُ - ب . د . ٤ - الْمُسْلِمِينَ - ب .
٥ - أَهْيَأَهُنَّ هَيْئَةً - ب . ٦ - يَقُولُ مَا . ب . ٧ - وَلَيْسَ - ب . د . ٨ - فِي وَ - ب .
٩ - الْمُؤْمِنُونَ - آ . ج . ١٠ - قَالُوا - ب . ١١ - هَذَا - ب . ١٢ - تَرْغِيْب - ب .
١٣ - بِالْبَيْتِ - ب . ١٤ - أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - ب . ١٥ - أَبَا جَعْفَرٍ - ب .

خداشمار اباداش نيك دهاد شماها کیستید؟ آنکه در جلو است میگوید من نماز و آنکه در پشت سر قرار گرفت میگوید من زکواتم و آنکه در طرف راست است میگوید من روزهام و آنکه در سمت چپ قرار گرفت میگوید من حجتم و آنکه برابر پاها قرار گرفت میگوید من آن نیکی هشتم که به برادران خود کرده است پس آنها بوی میگویند تو کیستی و تو از ما زیباتر و خوشبوتری و ساخت تو از ما بهتر است وی میگوید من دوستی محمد (ص) و خاندان محمد

۲ - ابو عبدالله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند بمؤمن اختصاص داد اینک که نیکی به برادر را بوی آموخت اگر چه اندک باشد و نیکی بفرز وانی نیست و این را خداوند در قرآن بیان فرمود: آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری می نهند سپس فرمود هر که از بغل خود را باز دارد از رستگاران خواهد بود. و کسی که خداوند این خوی آموخت او را دوست داشته است و کسی را که خداوند دوست بدارد بیاداش وی در روز قیامت بی حساب و فا خواهد کرد سپس امام بهجیل (راوی) فرمود ای جمیل این حدیث را برادرانت بگو چه در آن ترغیبی است به نکوئی.

باب (۴۰) کوشش در کارهای برادران

- ۵ - ابو عبدالله (ع) فرمود: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمان خویش از هفتاد طواف در خانه خدا بهتر است.
- ۲ - ابو جعفر (ع) فرمود: خداوند بزرگوار بموسی وحی کرد: برخی از بندگان من بآنکوئی بمن تقرب میجویند و من آنانرا در بهشت حکم قرار میدهم پس موسی پرسید پروردگارا آن نکوئی چیست فرمود اینک که در پی کار برادر مؤمن خویش برود اگر چه انجام نشود.
- ۳ - ابو جعفر (ع) فرمود هر که

مشى^١ في حاجة اخيه^١ المسلم اظله الله بخمسة^٢ وسبعين الف ملك^٣، ولم يرفع قدماً الا^٤ [و] كتب الله بها^٥ حسنة^٥، وحط^٥ عنه^٥ «(بها)» سيئة^٥، ورفع له بها^٥ «[درجة] فاذا فرغ من حاجته كتب الله له^٥» [عز وجله] «(بها)» اجر حاج^٥ - ومعتمر .

☆ (٤) - عن ابي عبد الله عليه السلم قال : من سعى في حاجة اخيه المسلم طلب وجه الله كتب الله له الف الف حسنة يغفر فيها لا قاربه^٦ - وجيرانه - و معارفه - واخوانه ومن صنع^٧ اليه معروفاً في الدنيا - فاذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن^٨ وجدته فيها صنع اليك معروفاً في الدنيا فأخرجه - باذن الله الا ان يكون ناصباً^٩ .

٥ - عن ابي بصير) ☆ - عن ابي عبد الله عليه السلم ، قال : من سعى في حاجة اخيه المسلم - فاجتهد فيها ، فأجرى الله قضاها على يديه ، كتب الله له حجة - وعمره واعتكف شهرين في المسجد الحرام - وصياهما^{١٠} ، فان اجتهد فلم يجز^{١١} الله قضاها على يديه كتب الله^{١٢} (ه) ☆ حجة - وعمره .

٦ - عن ابي على الحراني ، قال ، قال : ابو عبد الله عليه السلم من ذهب مع اخيه في حاجة - قضاها - اولم يقضها ، كان كمن عبد الله عمره ، فقال له رجل اخرج مع اخي في حاجة - واقطع الطواف ؟ ☆ (ف) ☆ قال : نعم .

٧ - عن ابي عبد الله عليه السلم ، (ص ٢٥) قال ☆ قال مشى الرجل^{١٢} في حاجة اخيه المسلم يكتب له عشر حسنات - ويمحى عنه عشر سيئات ، ويرفع له عشر درجات [و] قال ولا اعلمه الا ☆ قال : ويعدل عشر^{١٣} رقاب ، و افضل من اعتكاف في المسجد الحرام .

١ - اخاه - ب . ٢ - خمسة - ب . ٣ - ملكا - آ - ج . ٤ - في - ب . ٥ - له بها - د - ظ - حاشية ج .

٥ - خط - ب . ٦ - اقاربه - د . ٧ - ضيع - آ . ٨ - من - د .

٩ - النصب ايضا المعادة يقال : نصبت لفلان نصبا اذا عاديته - ومنه الناصب ، وهو الذي يتظاهر بعداوة اهل البيت - (مجمع البحرين) - ناصبيا - د .

١٠ - صياهما - آ - ج . ١١ - فلم يجز - آ - ج ، ولم يجز - د . ١٢ - اذا خرج الرجل - ب .

١٣ - وقال يعدل عشرة - ب .

در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را و امیدارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمی دارد مگر آنکه خداوند برای او بدان گام حسنه می نویسد و بهر گام گناهی از وی محو میکند و درجه او را بالا میبرد و گاهی که آن کار را انجام دهد اجر یک حج و یک عمره برای او می نویسد.

۴ - ابو عبدالله (ع) فرمود: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خوشنودی خداوند را بخواهد خدا برایش هزار هزار حسنه می نویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران او را و کسانی که بوی درد دنیا نکوئی کردند می آمرزد روز قیامت که شود بدو میگویند بدو ز در آری و هر که را از کسانی که بتو درد دنیا نکوئی کردند یافتی باذن خدا بیرون آر مگر اینکه ناصبی باشد.

۵ - ابو عبدالله (ع) فرمود: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن جهد کند و خدا انجام آن را بدست وی قرار دهد خداوند برایش یک حج و یک عمره و اعتکاف و روزه دوماه در مسجد حرام می نویسد و اگر بکوشد ولی خدا نخواهد که بدست او انجام پذیرد خداوند برایش یک حج و یک عمره می نویسد.

۶ - ابو عبدالله (ع) فرمود: هر که همراه برادر خویش برود خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که یک عمره خدا بر او برستیده باشد مردی پرسید پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف راهم قطع کنم؟ فرمود آری.

۷ - ابو عبدالله (ع) فرمود: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش میرود ده حسنه نوشته میشود و ده گناه از او محو میگردد و ده درجه بالا برده میشود راوی گفت همینقدر میدانم که امام تا بدینجا رساند که این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتکاف در مسجد حرام برتر می باشد.

٨ - عن معمر بن خلاد ، قال : سمعت ابا الحسن [ع] يقول : انَّ الله عبادٌ * (آ) * في الارض يسعون ^١ في حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة ، ومن ادخل على مؤمن ^٢ سروراً فرَّج الله قلبه يوم القيمة .

٩ - على بن الحكم - عن اصحابه ، قال : قال ابو عبد الله * (عليه السلام) * من مشى ^٣ مع قوم في حاجة - فلم يناصحهم ، فقد خان الله - ورسوله .

١٠ - عن صفوان الجمال ، قال : كنت جالساً مع ابي عبد الله - عليه السلام اندخل عليه رجل من مكّة - يقال له ميمون ، فشكى اليه تعذّر الكرى عليه ، فقال : لى قم فأعن اخاك فقامت معه - فيسر الله كراه فرجعت ^٤ الى مجلسي ، فقال ابو عبد الله ما صنعت حاجة اخيك ؟ فقلت : قضاها الله [تعالى] بابي - وامّي انت ^٥ ، فقال : اما * انت ان تعين ^٦ اخاك المسلم احبّ الىّ من طواف اسبوع بالبيت مبتدياً ^٧ ، ثم قال : ان رجلاً أتى الحسن بن علي [عليهما الصلوة والسلام] فقال * (له) * بابي انت وامّي ، اعنى على قضاء حاجتي ، فانتقل ^٨ - وقام معه فمرّ على الحسين [ع] وهو قائم يصلي (ص ٢٦) فقال : اين كنت عن ابي عبد الله - تستعينه على حاجتك ؟ قال : قد فعلت بابي انت وامّي - فذكر أنّه معتكف ، فقال : اما أنّه لو اعانك كان خيراً له ^٩ - من اعتكفه شهراً .

١١ - وعنه - عن احمد بن محمد - عن معمر بن خلاد ، قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول : انَّ الله عباداً في الارض يسعون في حوائج الناس ، هم الآمنون يوم القيمة .

١٢ - عن محمد بن عجلان ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام ، يقول : قال الله عزّ وجلّ خلقني عيالي ، فأحبّهم الىّ اغناهم ^{١٠} بأمورهم ، واقومهم بشأنهم ، واسعاهم في حوائجهم .

١ - سبعون - آ . ٢ - من - ب . ٣ - رجل - ب .

٤ - ولا - ب . ٥ - ثم رجعت - ب . ٦ - انت وامّي - ب . د . ٧ - انت ان تعين - ب .

٨ - مبتدئ - ب . ٩ - فانتقل - ب . ١٠ - خيره - ب . له خيراً - د . ١١ - اغناهم - ب .

۸- ابوالحسن (ع) فرمود : خداوند بندگانی دارد در روی زمین که در انجام کارهای مردم میکوشند و آنان در روز قیامت ایمن می باشند و هر که مؤمنی را خورسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت.

۹- ابو عبدالله (ع) فرمود : هر که برای انجام کاری همراه مردم برود ولی خیرخواهی نکند با خدا و رسول خیانت کرده است .

۱۰- صفوان جمال گوید نزد ابی عبدالله (ع) بودم مردی مکی میمون نام در آمد و از نداشتن کرایه شکایت نمود امام بمن فرمود برخیز و برادرت کمک کن پس برخواستم و خداوند مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد پس بمجلس باز گشتم امام بمن فرمود در باره کار برادرت چه کردی؟ گفتم خداوند آنرا انجام فرمود پدر و مادرم فدای تو باد پس فرمود آگاه باش اگر تو برادر مسلمانان کمک کنی نزد من بهتراست از اینکه یک هفته در خانه خدا طواف نمائی آنگاه فرمود مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو مرا در انجام کاری یاری ده پس امام موزه دریای کرد و با او رفت و بحسین (ع) گذشت در حالیکه ایستاده بود و نماز میگذارد پس بدانم فرمود کجا بودی و چرا از حسین ع حاجت نخواستی گفت پدر و مادرم فدای تو از او خواستم ولی گفته شد که وی معتکف است پس حسن (ع) فرمود اگر او ترا کمک میکرد برایش از اعتکاف یکماه بهتر بود

۱۱- ابوالحسن (ع) فرمود : خدا را در روی زمین بندگانی است که پی کارهای مردم میروند و آنانند که در روز قیامت ایمن می باشند .

۱۲- ابو عبدالله (ع) فرمود : خداوند می گوید آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که بکارهای آنها بیشتر بپردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجتهای آنان بیش بکوشند .

١٣ - عن اسحق بن عمار - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : اذا^١ مشى الرجل في حاجة اخيه المسلم فقضاهما كان كعدل حجّة - وعمره ، فأن مشى فيها^٢ فلم تقض كانت^٣ كعدل عمره .

لا - باب ثواب اقالة الاخ اخاله

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : ايما مسلم اقال مسلماً ندامة^٤ في بيع ، اقاله الله عشرته يوم القيمة .

لب - باب اختبار الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : لاتسم الرجل صديقاً وسمه معرفة حتى تخبره ، بثلاث^٥ خصال : حتى تغضبه^٦ فتتظر غضبه يخرج من حوالى باطل^٧ وتسافر^٨ معه ، وتخبره بالدينار والدرهم .

لج - باب الثقة (ص ٢٧) بالاخوان

١ - عن ابي عبد الله^٩ (عليه السلام) قال : من كان الرهن عنده اوثق من اخيه فالله منه برى^{١٠} .

لد - باب صدق الاخوان

١ - عن السكوني - عن ابي جعفر^{١١} (عن ابيه) * عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ، اذا احب احدكم اخاه المسلم ، فليسأله عن اسمه - و اسم ابيه - وقبيلته - وعشيرته ؛ فأنه من حق الواجب - وصدق الاخوان ان يسأله عن ذلك ، والا فهي^{١٢} معرفة حقا .

١ - فاذا - آ - ج - د . ٢ - فلم يقضها كان - ب . وهو الاظهر ، - فلم تقض كان - د .
٣ - ندامة - ب - د . ٤ - اختبار - ب - د . ٥ - تخبر ثلاث - ب - د . خبره از باب نصر -
ومصدر آن خبر بضم وخبر بكسر مي آيد ، يعنى آزمود او را ، مثل اختبره (شرح قاموس) .
٦ - بمضب - ب . ٧ - سافر - ب . ٨ - منهم برئى - د . ٩ - والاهى - ب .

۱۳- ابو عبد الله (ع) فرمود: اگر کسی پی کار برادر مؤمن خویش برود و آنرا انجام کند برابر یک حج و یک عمره ثواب خواهد داشت و اگر او بکوشد ولی نیانجامد ثواب یک عمره خواهد داشت.

باب (۳۱) ثواب و اگر دادن معامله بدرخواست برادر

۱- ابو عبد الله (ع) فرمود: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمانی خود فسخ کردن آن معامله را بخواهد و او هم بپذیرد خداوند از لغزشش در روز قیامت درمیگذرد.

باب (۳۲) آزمایش برادران

۱- ابو عبد الله (ع) فرمود: کسی را دوست مشمار بلکه آشنایش بنام مکر اینکه ویرا با سه خصلت بیازمائی که او را بخشم بیآوری و بنگری آیا خشم او را از حق بیاطل می برد؟ و با او سفر کنی، و او را بدرهم و دنیار بیازمائی.

باب (۳۳) اطمینان برادران

۱- کسیکه بگرو بیشتر اعتماد کند تا برادر خداوند از وی بیزار است.

باب (۳۴) صداقت در برادری

۱- رسول خدا فرمود: اگر کسی برادر مسلمانی خویش را دوست بدارد از نام او و نام پدر و قبیله و عشیره او باید پیرسد زیرا اینگونه پرسش از حقوق واجب است و لازمه صداقت در برادری است و اگر نه آشنائی احمقانه خواهد بود.

له = باب السعي في حوائج الاخوان بغير نية

- ١ - عن علي بن الحكم - عن بعض اصحابنا - قال : قال ابو عبد الله عليه السلام من مشى مع قوم في حاجة فلم يناصحهم ، فقد خان الله - ورسوله .
- ٢ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من سعى^١ في حاجة اخيه^٢ «(بغير نية)»^٣ فهو لا يبالى قضيت ام^٤ لم تقض فقد^٥ تبوأ مقعده من النار .

لو = باب استدلال^٤ الاخوان

- ١ - عن منصور الصيقل - والمعلّى بن خنيس ، قالوا : سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله «(قال الله)» [تع] : انى لحرب^٥ لمن استدل^٦ عبدى المؤمن^٧ «(وانى اسرع^٨ الى نصرته اوليائى ، فما ترددت في شى^٩ انافاعله كترددى في موت عبدى المؤمن)»^{١٠} انى^{١١} لأحب لقاءه - وهو يكره^{١٢} الموت فأصرفه عنه وانه^{١٣} ليدعونى فاجيبه ، وانه (ص ٢٨) ليسألنى^{١٤} فاعطيه ، ولولم يكن فى الدنيا الا واحد من عبيدى مؤمن^{١٥} لاستغنيت به عن جميع خلقى «(ولجعلت له من ايمانه انسا^{١٦} لا يستوحش الى احد)» .

لز = باب من دهن اخاه

- ١ - عن ابي عبد الله عليه السلام ، من دهن مسلماً كتب الله له بكل شعرة نوراً يوم^{١٧} «(القيمة)»^{١٨} .

لح = باب حب الاخوان

- ١ - عن «(ال)» فضيل بن يسار - عن ابي عبد الله عليه السلام ، قال : من حب الرجل دينه حبه لاخوانه .

١ - مشى - د . ٢ - او - ب . ٣ - فلقد - ب . ٤ - استدلال - آ . ج . ٥ - حرب - ب .
 ٦ - استدلال - آ . ج . ٧ - لاسرع - د . ٨ - لانى - ب . ٩ - ويكره - آ . ج - د . ١٠ - فاصرفه
 فانه ليدعونى فاجيبه وانه - ب . فاصرفه وان - د . ١١ - يسألنى - ب . ١٢ - المؤمن - د .

باب (۳۵) کوشش در کارهای برادران بی نیت

- ۱- ابو عبد الله علیه السلام فرمود : کسیکه با گروهی برای حاجتی همراه شود ولی صداقت بخرج ندهد یا خدا و رسول خیانت کرده است.
- ۳- ابو عبد الله علیه السلام فرمود : هر که در کار برادر خویش بی نیت بکوشد و در بند انجام آن نباشد جایگاه او در آتش خواهد بود.

باب (۳۶) خوار ساختن برادران

- ۱- پیغمبر فرمود : که خدا میفرماید من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ می‌باشم و من در کمک بدوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و در هیچ کاری و در هیچ چیزیکه ایجاد میکنم تردیدی بمن دست نمیدهد همانند تردیدی که در مردن بنده مؤمن من بر من عارض میشود من دیدار او را دوست دارم و او را از مرگ بدمی‌آید و از آن ویرانمصرف می‌سازم ولی او مرا میخواند و من هم اجابت میکنم و از من درخواست میکند و بدومی بخشم و اگر هم درد دنیا جزیک تن ازبندگان مؤمن من نماند از همه آفریدگان دیگر خود بی نیاز خواهم بود و طوری میکنم که باتکاء ایمان خود هیچ نهر اسد و بکسی پناه نبرد.

باب (۳۷) معطر کردن برادر

- ۱- ابو عبد الله (ع) فرمود : کسیکه از روی احترام مسلمانی را معطر کند خداوند روز قیامت برای او برابر هر موئی نوری مینویسد.

باب (۳۸) دوست داشتن برادران

- ۱- ابو عبد الله (ع) فرمود : از جمله دینداری مرد دوستی اوست با برادران خود.

ل ط - باب الرقيعة في الاخوان

- ١ - عن اسباط بن محمد رفعه^١ الى النبي صلى الله عليه وآله ، قال اخبركم بالذي هوشر من الزنا ؟ وقع الرجل في عرض اخيه .
- ٢ - عن الرضا عليه السلم ، قال : ان الرجل ليصدق^٢ على اخيه ، فيناله من صدقه عنت ، فيكون كذاباً عند الله ، وان الرجل ليكذب^٣ على اخيه يريد «(به)» نفعه - فيكون عند الله صادقا .

م - باب الدعاء للاخوان

- ١ - عن سليمان بن خالد ، قال : قال ابو عبد الله - عليه السلم : اربعة - لا ترد لهم دعوة ، الامام العادل لرعيته ، والاخ لأخيه بظهر الغيب يوكل به ملك يقول : و لك مثل ما دعوت لاختك ، والوالد لولده ، «(و)»^٤ المظلوم ، يقول^٥ الرب تبارك - وتعالى : وعزّتي :- وجلالي لا تنصرن لك - ولو بعد حين .
- ٢ - عن داود بن (ص ٢٩) فرقد^٥ - عن ابي عبد الله عليه السلم ، قال : ثلثة تحت ظلّ عرش الله يوم القيمة رجل احب لأخيه ما يحب^٦ لنفسه - ورجل بلغه امر فلم يتقدم - ولم يتأخر - حتّى يعلم ان ذلك الامر لله^٧ [فيه] رضاء أو سخطاً ، ورجل لم يعب الناس بأمر حتّى يتبين ان ذلك العيب ليس فيه ، «(فانه)» كل ما^٨ اصلح من نفسه عيباً بدأ^٩ منه آخر .

١ - يرفعه - ب . ٢ - يصدق - ب .

٣ - ليصدق - آ - ليكذب - بدل ظ حاشية آ . ٤ - يقال - ب .

٥ - فنقد - ب . ٦ - احب - ب - د . ٧ - ولم - ب .

٨ - كلما - ب . ٩ - بدى - ب .

باب (۳۹) دشنام به برادران

- ۱ - پیغمبر فرمود : خبر دهم شمارا بچیزیکه از زنا بدتر است ؟ ریختن آبروی برادر.
- ۲ - امام رضا (ع) فرمود : مردیکه برادر خود راست بگوید و از آن زبانی بدو میرسد نزد خدا دروغگو بشمار میآید و مردیکه برادر خود دروغ بگوید و از آن سود ویرا بخواهد نزد خدا راستگو بشمار است .

باب (۴۰) دعا در باره برادران

- ۱ - ابو عبد الله (ع) : فرمود چهار کسند که دعای آنان بر آورده است، پیشوای دادگری که درباره پیر و ان خود دعا کند، و برادریکه در باره برادر خود در غیاب دعائما بدو خداوند فرشته ای رامی گمارد که بگوید همانرا که برای برادر خواستی بتو نیز داده میشود دیگر پدر برای فرزند چهارم دعای مظلوم که خداوند میگوید بشکوه و بزرگواری خود سوگند میخورم که اگر چه زمانی هم بگذرد داد تو را خواهم داد .
- ۲ - ابو عبد الله (ع) فرمود : سه کسند که روز قیامت زیر سایه عرش خدایم باشند : مردیکه برای برادر خویش هر آنچه برای خود میخواهد بخواهد، و مردیکه امری بدو در رسد و گامی پیش یاپس نگذارد تا اینکه بداند از آن خداوند خوشنود است یا آنرا ناخوش میدارد، و مردیکه از مردم هیچ عیب نگیرد مگر اینکه بداند خود عیب آن را ندارد چه تا عیبی از خود رفع کند عیب دیگری در خویش خواهد داشت

ما - باب ملاطفة الاخوان

- ١ - عن زيد بن ارقم ، قال : قال : رسول الله صلى الله عليه وآله : ما في امتي عبدٌ لطف اخاه في الله بشئٍ من لطف الا^١ اخذمه الله من خدم الجنة .
- ٢ - عن ابى عبد الله عليه السلام ، وحدثنى على بن ابراهيم - عن ابيه - عن النوفلي عن السكوني عن ابى جعفر - عن ابيه * عليهما السلام * قال : من قال : لاخته مرحباً كتب [الله] له مرحباً الى يوم القيمة .

هـ - باب كسوة الاخوان

- ١ - عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : من كسى اخاه كسوة^٢ اوصيفه^٣ كان حقاً على الله ان يكسوه من ثياب الجنة ، وان يهون عليه من سكرات الموت ، وان يوسع عليه في قبره و « (ان) » يلقى الملائكة اذا خرج * « (من قبره) » * بالبشرى وهو قول الله [تع] في كتابه تلقاهم * « (الملائكة) » * الا تخافوا - ولا تحزنوا ، وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون ، و من اكرم اخاه يريد بذلك الا^٤ خلاق (ص ٣٠) الحسنة ، كتب الله له من كسوة الجنة عدد ما في الدنيا « (من) » اولها الى آخرها ، ولم يشبه من اهل الربا [هـ] واشبه من اهل الكرم . قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اشار على اخيه المسلم لعنته الملائكة حتى يشمه^٥ عنه ، يعنى يكمده .

م - باب من يجب اجتناب مؤاخاته

- ١ - عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : قال على بن ابى طالب عليه السلام : ينبغي للمسلم ان يجتنب مؤاخاة الكذاب ، انه يكذب حتى يجي^٦ بالصدق فما يصدق^٧ .
- ٢ - عن الفضل^٨ « [بن] » ابى قرّة - عن جعفر^٩ عن ابيه عليهما السلام ، قال :

١ - الى - ب . ٢ - صف - آ - ج - ضبف - د . ٣ - يشتمه - د . ٤ - فلا يصدق - د - ب .
٥ - المفضل - ب . وما في المتن اظهر على ما استفاد من جامع الرواة ، وكلاما ضعيفان مجهولان .
٦ - عن ابى جعفر - ب - د .

باب (۴۱) مهر بانی به برادران

- ۱- پیغمبر فرمود : هر کس از امتان من که درباره برادر دینی خویش مهر بوزد خداوند خدام بهشت را بخدمت او خواهد گماشت .
- ۲ - معصوم (ع) فرمود : کسیکه به برادر خود خوشباش گوید خداوند در باره او خواهد نوشت : خوش باش تا روز قیامت .

باب (۴۲) پوشانیدن برادران

- ۱- ابو عبدالله (ع) فرمود : کسیکه برادر خود پوشاك زمستانی یا تابستانی در پوشد بر خداوند است که از جامه های بهشتی بر او بپوشاند و سختی های مرگ را بر او آسان کند و کور ویرا گشاده سازد و فرشتگان را وادارد هنگام بیرون آمدن از کور بوی رسند و مزده دهند چنانکه خداوند فرمود فرشتگان به آنان در میرسند و میگویند مرسید و اندوهگین نباشید و بهمان بهشتی که شما نوید داده اند بهره مند شوید . هر که از روی خوشخونی برادر خویش را گرمی دارد خداوند آنچه که در آغاز تا انجام در اینجهان است از پوششهای بهشتی برای وی خواهد نوشت و بریاکاران شبیه نبوده بلکه بکریمان ماند .
- پیغمبر (ص) فرمود هر که برادر مسلمان خویش بیدی اشاره کند فرشتگان بر او لعنت میکنند تا اینکه غمگینش سازند .

باب (۴۳) کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد

- ۱- علی (ع) فرمود سزاوارست که مسلمان از برادری با دروغگو پرهیزد چه وی دروغ میگوید و اگر هم راست بگوید باورش نمیدارند
- ۲ - علی (ع)

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول على منبر الكوفة : يا معشر المسلمين ليؤاخي^١ المسلم المسلم، ولا يواخين^٢ الفاجر ولا الأحمق - ولا الكذاب - . فأن^٣ الفاجر [ي] زين لك فعله ، ويحثك^٤ أنك [تأتي] مثله ، ولا^٥ يعينك على^٦ امر دينك - ولا دنياك^٧ * (فمدخله عليك ومخرجه) * (من عندك) * (شين عليك) * . وأما الأحمق ف* (أنه) * لا يطيع مرشداً - ولا يستطيع صرف السوء عنك ، وربما اراد أن ينفعك فيضرك^٨ ، بعده خير من قربه ، وسكوته خير من منطقه ، وموته خير من حيواته . وأما الكذاب^٩ فإنه لا ينفعك * (وجه عبس) * سبب^{١٠} (لك) «العدواة ويثبت^{١١} لك السخائم في الصدور» [(و)] «يفشى سرك» (و) ينقل^{١٢} (ص ٣١) حديثك ، وينقل احاديث الناس بعضهم الى بعض .

٣ - عن سدير الصيرفي^{١٣} ، قال : قال أبو جعفر عليه السلام : لا تصادق - ولا تواخ أربعة : الأحمق ، والبخيل ، والجبان ، والكذاب . وأما الأحمق فإنه يريد أن ينفعك فيضرك . وأما البخيل فإنه يأخذ منك - ولا يعطيك . وأما الجبان فإنه يهرب عنك * (و عن والديه) * وأما الكذاب فإنه يصدق ولا يصدق .

٤ - نوادر على بن إبراهيم - عن أبيه - عن الحجال - عن رواه - عن أبي عبد الله عليه السلام أنه ذكر عنده رجل ، فعيب^{١٤} ، فقال : «(له)» من لك باخيك كله^{١٥} وای^{١٦} الرجال المهذب^{١٧} .

٥ - عن جعفر الآخر قال : قال أبو عبد الله * (عليه السلام) * أي شيء^{١٨} معاشك^{١٩} ، قال : قلت لي غلاما «(ن)» وجمالا^{٢٠} فقال : اشتر بذلك من اخوانك ، فإنهم ان^{٢١} لم ينفعوك لم يضروك^{٢٢} .

١ - لبواخين - ظ - حاشية : آ . ٢ - يجبك - آ - ج - د . ٣ - يغنيك عن - ب . ٤ - فضرك - آ - ج - د . ٥ - كذا ولعله : حبه عبس ، او : معه عيش . ٦ - كتب فوق هذه الكلمة في : آ وج : كذا . ٧ - تثبت - آ - ج ، ٨ - بنقل - ب . ٩ - فقيب - آ - ج . ١٠ - كله - آ - ج ، ١١ - حاشية النسختين . ١٢ - المذهب - ب . ١٣ - مقاسك - ب . ١٤ - كذا ، والظ : ١٥ - جملان . ١٦ - غلمان و جمال - د . ١٧ - لم يضروك لم ينفعوك - آ - ج .

بالای منبر کوفه فرمود : ای گروه مسلمانان بایستی مسلمان با مسلمان برادری کنند نه با بزه کار و بیخرد و دروغگو چه بزه کار کردار خویش را بچشم تو مباراید و وامیدارد که توهم چنان کنی و در کاردین و دنیا بتو کمک نخواهد کرد پس آمد و رفت او باتو برای تو ننگ است و بیخرد از کسی پیروی نمیکند و نمی تواند بدی را از تو دور سازد و گاهی میخواهد بتو سودی رساند ولی ضرر میزند دوریش برای تو از نزدیکی وی بهتراست و خاموشی وی از گفتارش نیکوتر و مردن وی از زیستن برتر می باشد .

اما دروغگوزیست تو با او گوارا نخواهد بود و دشمنی برایت بهم میرساند و کینه تورادرلها جای میدهد و راز تو را آشکار میسازد و گفتار تو را باز میگوید و سخنان مردم را ب مردم خواهد گفت .
۳ - ابو جعفر (ع) فرمود : با چهار کس دوستی و برادری نکن : بی خرد و بخیل و ترسو و دروغگو ؛ اما بیخرد میخواهد بتو سودی رساند ولی زیانش بتو خواهد رسید
اما بخیل از تو میستاند و بتو نمیدهد

اما ترسو از تو و پدر و مادر خویش می هراسد
اما دروغگوراست میگوید ولی باورش نمیدارند .

۴ - از مردی نزد ابی عبدالله (ع) یاد کردند کسی از وی عیب گرفت امام فرمود تو کجا و برادر کامل کجا و کدام مرد است که از همه عیوب پاکیزه باشد .

۵ - ابو عبدالله (ع) فرمود : از چه زیست میکنی (راوی) گفت دو غلام دارم و دو شتر امام فرمود با برادران خود با آنها دادوستد کن چه اگر سودت ندهند زیانی بتو نخواهند رسانید .

- ٦ - عن عبدالله بن سنان قال : قال [☆] « (لى) » [☆] ابو عبد الله عليه السلام : لا تنقن بأخيك كل الثقة ، فأن سرعة ^١ الاسترسال لن ^٢ تستقال .
- ٧ - عن ايوب بن منصور الصيقل - عن [☆] ابى عبد الله عليه السلام ، ما [☆] « (با) » [☆] لكم يعادى بعضكم بعضاً ؟ - اذا بلغ احدكم عن اخيه شى ^٣ لا يعجبه فليقله ^٤ و ليسئله فان قال لم افعله ^٥ صدقه ، و ان [☆] « (قال) » [☆] قد فعلت استتابه .
- ٨ - عن عبد الرحمن بن الحجاج - عن [☆] ابى عبد الله عليه السلام (ص ٣٢) قال : اذا بلغك عن ^٦ اخيك شى ^٧ فقال ^٨ : لم اقل [☆] [هـ] [☆] فاقبل منه ، فأن ذلك توبة له .
- ٩ - وعنه - عن الحسن بن على رفع الحديث الى ابى بصير ، قال : قال ابو عبد الله عليه السلام : اذا ^٩ بلغك عن اخيك شى ^٩ ، وشهد اربعون ^{١٠} انهم ^١ سمعوه منه ، فقال لم اقل ، فاقبل منه .
- ١٠ - عن على بن عقبة - عن بعض اصحابنا - عن [☆] ابى عبد الله عليه السلام ، قال : لا تبذل ل اخيك من نفسك مضرره عليك اكثر من منفعته له .
- ١١ - عن « (ابى) » الجارود - عن [☆] ابى عبد الله عليه السلام ، قال : يأتى على الناس زمان ليس فيه شى ^{١٢} أعز من اخ « (انيس) » او كسب درهم من حلال .
- تم كتاب مصادقة الاخوان ^{١١} للشيخ ^{١٢} [(الاجل)] « (الافقه الصدوق) » [رئيس المحدثين] ابى ^{١٢} جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه [القمى] [☆] رحمهم الله تعالى ^{١٣} « هـ » (حرره الفقير الحقير العاصى المحتاج الى رحمة ربه محمود بن محمد تقى بن روز بهان الشيرازى فى مشهد ^{١٤} المقدس الرضوى على ساكنه الصلواة و السلم فى ثانى جميدى الاولى من شهر سنة تسع و ستين بعد الألف من نسخة - سقيمة صححناها فى اثناء الكتابة بقدر الوسع والطاقة .

١ - صرعه - بدد - ٢ - ان - آ - ٣ - من اخيه شيئا - ب . ٤ - فل يلقه - ب = فليقله - د - ظ .
٥ - لم افعل - ب . ٦ - من - ب . ٧ - بشى - آ - ج . ٨ - فقال فقال - ب .
٩ - ان - آ - ج . ١٠ - انه - ب . ١١ - انتهى نسخة - د . ١٢ - لشيخنا - ب .
١٣ - ابو - آ - ج . ١٤ - الشيخ صدوق قدس سره - ب . - بلغ قبالا - حاشية - ج . ١٤ - كذا .

- ۶ - ابو عبدالله (ع) فرمود : برادر خود اینقدرها اطمینان نکن چه اگر شتاب زدگی کنی بسختی دچار خواهی شد .
- ۷ - ابو عبدالله (ع) فرمود : چرا بایکدیگر دشمنی میکنید اگر چیزی درباره برادر خود شنیدید بوی بگوئید و از وی بپرسید اگر گفت چنین کاری نکردم باور دارید و اگر تصدیق کرد توبه اش دهید.
- ۸ - ابو عبدالله (ع) فرمود : اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و او انکار کرد از وی بپذیر چه همین انکار توبه وی است .
- ۹ - ابو عبدالله (ع) فرمود : اگر از برادرت چیزی بتو گفتند و چهل گواه هم گفته باشند که از وی شنیده ایم ولی او بگوید که نگفتم از وی بپذیر .
- ۱۰ - ابو عبدالله (ع) فرمود : از خودت در باره برادرت آن اندازه بغشش مکن که زیان تو بیشتر از سود او باشد .
- ۱۱ - ابو عبدالله (ع) فرمود : روزگاری برای مردم خواهد آمد که چیزی نایاب تر از برادر همدم و اندوختن یکدرهم حلال نباشد .

فهرست ابواب الكتاب

رقم الصفحة	رقم الصفحة
٢٢ - باب العناية بالاخوان ٣٠	١ - باب اصناف الاخوان ٢
٢٣ - باب مصافحة الاخوان ٣٠	٢ - باب حدود الاخوة ٢
٢٤ - باب ادخال السرور على المؤمن ٢٢	٣ - باب الشفقة على الاخوان ٤
٢٥ - باب البخل على الاخوان ٣٤	٤ - باب اتخاذ الاخوان ٤
٢٦ - باب الشكوى الى الاخوان ٣٤	٥ - باب اجتماع الاخوان في محادثتهم ٤
٢٧ - باب ثواب من فرح اخاه ٣٦	٦ - باب مواساة الاخوان بعضهم لبعض ٧
٢٨ - باب لقاء الاخوان بما يسوهم ٢٦	٧ - باب حقوق الاخوان بعضهم على بعض ١٠
٢٩ - باب بر الاخوان ٣٦	٨ - باب الاخ مرآة اخيه ١٤
٣٠ - باب السعى في حوائج الاخوان ٣٨	٩ - باب اطعام الاخوان ١٤
٣١ - باب ثواب اقالة الاخ اخاله ٤٤	١٠ - باب تلقيم الاخوان ١٨
٣٢ - باب اختبار الاخوان ٤٤	١١ - باب منفعة الاخوان ١٨
٣٣ - باب الثقة بالاخوان ٤٤	١٢ - باب استفادة الاخوان ١٨
٣٤ - باب صدق الاخاء ٤٤	١٣ - باب المؤمن اخو المؤمن ٢٠
٣٥ - باب السعى في حوائج الاخوان بغيرية ٤٦	١٤ - باب افادة الاخوان بعضهم بعضا ٢٠
٣٦ - باب استدلال الاخوان ٤٦	١٥ - باب هجر الاخوان ٢٠
٣٧ - باب من دهن اخاه ٤٦	١٦ - باب استيعاش الاخوان بعضهم من بعض ٢٠
٣٨ - باب حب الاخوان ٤٦	١٧ - باب محبة الاخوان ٢٢
٣٩ - باب الوقية في الاخوان ٤٨	١٨ - باب ثواب التبسم في وجوه الاخوان ٢٤
٤٠ - باب الدعاء للاخوان ٤٨	١٩ - باب ثواب قضاء حوائج الاخوان ٢٤
٤١ - باب ملاطفة الاخوان ٥٠	٢٠ - باب التهي عن سؤال الاخوان العوائج ٢٦
٤٢ - باب كسوة الاخوان ٥٠	٢١ - باب زيارة الاخوان ٢٨
٤٣ - باب من يجب اجتناب مؤاخاته ٥٠	

فهرس اعلام الاشخاص والاماكن والكتب

- ابان بن تغلب : ١٠ - ١٢ - م .
 ابراهيم = (جعفر بن ابراهيم - على بن ابراهيم) .
 ابراهيم الغفاري : (عبدالله بن ابراهيم) .
 ابن ابي عمير : ١٤ - (محمد بن ابي عمير) .
 ابن اعين : ١٢ (ثم حمران بن اعين) .
 ابواسمعيّل الوصافي : ٨ .
 ابوبصير : ١٦ - ٢٠ - ٤٠ .
 ابو الجارود : ٥٤ .
 ابو جعفر الثاني : ١ - ٤ - ٦ .
 ابو جعفر محمد بن على ع : ١٠ .
 ابو جعفر ع : ٦ - م - ٨ - ١٦ - م - ٢٢ - م - ٢٤ - ٢٦ - ٣٠ - ٣٢ - ٣٤ - ٣٨ - م - ٤٤ - ٥٠ - ٥٢ .
 ابو الحسن : ٤٤ م .
 ابو الحسن الرضا : ٢٤ (الرضا) .
 ابو حمزة : ١٦ - م .
 ابو حمزة الثمالي : ٢٦ - ٢٨ - م - ٣٤ .
 ابو طالب - (على بن ابي طالب) .
 ابو عبد الله : ٢ - ٤ - م - ٦ - م - ٨ - م - ١٠ - م - ١٢ - م - ١٤ - م - ١٦ - م - ١٨ - م - ٢٠ - م - ٢٢ - م - ٢٤ - م - ٢٦ - م - ٢٨ - م - ٣٠ - م - ٣٢ - م - ٣٤ - م - ٣٦ - م - ٣٨ - م - ٤٠ - م - ٤٢ - م - ٤٤ - م - ٤٦ - م - ٤٨ - م - ٥٠ - م - ٥٢ - م - ٥٤ - م (جعفر بن محمد) .
 ابو عبيدة الجنداء : ٣٨ .
 ابو على الحراني : ٤٠ .
 ابو عمران الحلبي : ٣٠ .
 ابو عمير : (ابن ابي عمير - محمد بن ابي عمير) .
- ابوقرّ : (فضل بن ابي قرّة) .
 احمد بن ادريس : ١٨ .
 اعين : (حمران بن اعين) .
 احمد بن محمد : ١٨ - ٤٢ .
 احمد بن محمد بن عيسى : ٢ .
 احمد بن ادريس : ١٨ .
 الاحمر : (جعفر) .
 ادريس : (احمد بن ادريس) .
 الازدي : (بكر بن محمد) .
 ارقم : (زيد بن ارقم) .
 اسباط بن محمد : ٤٨ .
 اسحق بن عمار : ٨ - ٣٠ - ٤٤ .
 اسحق : (لوط بن اسحق) .
 البصرة : ٢ .
 امير المؤمنين : ٢ - م - ٥٢ (على بن ابي طالب) .
 ايوب بن منصور الصيقل : ٥٤ .
 بكر بن محمد الازدي : ٢٨ .
 تغلب : (ابان بن تغلب) .
 الثمالي : (ابو حمزة) .
 جابر : ٣٠ .
 جابر بن يزيد : ٢٤ .
 جعفر ع : ٦ - حاشيه - ٥٠ .
 جعفر الاحمر : ٥٢ .
 جعفر بن ابراهيم : ١٨ .
 جعفر بن محمد ع : ١٤ - ١٨ - ٢٦ - ٣٢ .
 (ابو عبد الله) .
 الجعفري : (عبد الله) .
 الجمال : (صفوان) .
 جميل : ٣٢ .

٢٠ - ٢٦م - ٣٠م - ٣٢م - ٣٤م -
 ٤٤ - ٤٦م - ٥٠م .
 الرضا ع : ١٨ - ٣٤ - ٤٨ - (ابو الحسن) .
 الرقي : (داود) .
 زكريا المؤمن : (عبيد بن زكريا) .
 زيد بن ارقم : ٥٠ .
 سدير الصيرفي : ٥٢ .
 سعد بن عبدالله : ١٠ .
 السكوني : ٦م - ٤٤ - ٥٠ .
 سليمان بن خالد : ٤٨ .
 سنان : عبدالله بن سنان .
 شعيب العقرقوفي : ٦ .
 صبيح : (ربيع بن صبيح) .
 صفوان الجمال ، ٤٢ .
 صفوان بن مهران الجمال : ٣٢ .
 الصيرفي : (سدير) .
 الصيقل : (ايوب - ثم منصور) .
 عبدالرحمن بن الحجاج : ٥٤ .
 عبدالرحمن : (يونس بن عبدالرحمن) .
 عبدالله بن سنان : ٥٤ .
 عبدالله بن مسكان : ٤ .
 عبدالله : (سعد بن عبدالله) .
 عبدالله بن ابراهيم الغفاري : ١٨ .
 عبدالله بن القسم الجعفري : ٢٢ .
 عبدالله بن الوليد الوصافي : ٣٢ .
 عبيد بن زكريا المؤمن : ١٠ .
 عجلان : (محمد بن عجلان) .
 العطار : (محمد بن يحيى) .
 عقبه : (علي بن عقبه) .
 العقرقوفي : (شعيب) .
 علي ع : ٦ - (الحسن بن علي من الرواة -
 ثم محمد بن علي) .

جميل بن دراج : ٣٨م .
 الحجاج : (عبدالرحمن بن الحجاج) .
 الحجال : ٥٢ .
 الحذاء : (ابو عبيدة) .
 الحجازي : (ابو علي) .
 الحسن بن راشد : ٣٤م .
 الحسن بن علي : ٤٢ .
 الحسن بن علي : (من الرواة) - ٥٤ .
 حسن بن علي بن فضال : ٤ .
 الحسين ع : ٤٢ . ثم (علي بن الحسين) .
 حفص بن غياث النخعي : ١٤ .
 حفص : (داود بن حفص) .
 الحكم : (علي بن الحكم ثم هشام بن الحكم)
 الحلبي : (ابو عمران)
 حماد : (خلف بن حماد)
 حران بن اعين : ٢٢
 خالد : (سليمان بن خالد)
 خالد السندي : ٨م - (ثم معمر بن خالد)
 خلف بن حماد : ٣٢
 خنيس : (معالي بن خنيس)
 خيشمة : ٦م .
 داود بن فرقد : ٤٨ .
 داود بن كثير : ٢٠ .
 داود الرقي : ١٨ .
 داود بن حفص : ١٠ .
 دراج : (جميل بن دراج) .
 درست الواسطي : ٣٦ .
 راشد : (حسن بن راشد) .
 رئاب : ١٨ .
 الربيع بن صبيح : ٣٤ - ٣٦ .
 رسول الله ص : ٤م - ٨م - ١٠م - ١٤

- على بن ابراهيم : ٤ - ٦ - ٨ (ظ) - ٥٠ .
 على بن ابي طالب : ٥٠ (امير المؤمنين) .
 على بن الحسين : ٣٢ - ٣٤ .
 على بن الحكم : ٤٢ - ٤٦ .
 على بن هبة : ٨ - ٥٤ .
 على بن فضال : (حسن بن علي) .
 عمار : (اسحق بن عمار - ثم معاوية بن عمار) .
 عمر : (مفضل بن عمر) .
 عيسى : (محمد بن عيسى) .
 الغفاري : (عبدالله) .
 غياث النخعي : (حفص بن غياث) .
 فرقد : (داود بن فرقد) .
 فضال : (علي بن فضال) .
 فضل بن ابي قرة : ٥٠ .
 فضل بن يزيد : ٨ .
 فضيل : ٤ - م .
 فضيل بن يسار : ٠٦ - ٢٠ - ٤٦ .
 القسم الجعفري : (عبدالله بن القسم) .
 كثير : (داود بن كثير) .
 كليب بن معاوية : ٢٠ .
 الكوفة : ٥٢ .
 لوط بن اسحق : ٣٢ .
 محمد : (احمد بن محمد ثم - اسباط بن محمد
 ثم جعفر بن محمد) .
 محمد لازدي : (بكر بن محمد) .
 محمد بن ابي عمير : ٨ - م .
 محمد بن عجلان : ٤٢ .
 محمد بن علي : (ابو جعفر) .
 محمد بن عيسى : ١٠ - (احمد بن محمد) .
 محمد بن يحيى العطار : ٢ .
 محمد بن يزيد : ١٨ .
 مرازم : ١٤ .
 المسجد الحرام : ٤٠ - م .
 مسكان : (عبدالله بن مسكان) .
 معاوية بن عمار : ٢٨ .
 معلّى : ١٢ .
 معلّى بن خنيس : ٤٦ .
 معمر بن خلاد : ٤٢ - م .
 معاوية : (كليب بن معاوية) .
 المفتل : ٢٤ - م .
 مفضل بن عمر : ٨ .
 مكيه : ٤٢ .
 منصور الصيقل : ٤٦ (ايوب بن منصور) .
 موسى ع : ٣٢ - ٣٨ - م .
 مهران الجمال : (صفوان بن مهران^٥) .
 ميسر : ٤ .
 ميون : ٤٢ .
 النبي ص : ٦ - ١٤ - ٣٤ - ٣٦ - ٤٨ .
 (رسول الله ص) .
 النخعي : (حفص) .
 نوادر علي بن ابراهيم .
 النوفلي : ٦ - ٥٠ .
 الواسطي : (درست) .
 الوصافي : ٨ - (عبدالله) .
 الوليد الوصافي : (عبدالله بن الوليد) .
 هشام بن الحكم : ١٦ .
 يحيى العطار : (محمد بن يحيى) .
 يزيد : (جابر بن يزيد - فضل بن يزيد - ثم
 محمد بن يزيد) .
 يسار : (فضيل بن يسار) .
 يونس : ٢٦ .
 يونس بن عبد الرحمن : ٢ - ٢٠ .